

تئوری توسعه ابن خلدون:

«آیا این نظریه عملکرد ضعیف عصر حاضر جهان اسلام را تبیین می‌کند؟»^۱

محمد عمر چپرا^۲

مترجم: محمد ندیری^۳

(تاریخ دریافت ۹۴/۲/۲۰ - تاریخ تصویب ۹۴/۷/۱۶)

چکیده

بخش اول این مقاله تئوری پویا و چند رشته‌ای ابن خلدون را مطرح می‌کند. این تئوری حاکی از آن است که پیشرفت یا پسرفت یک اقتصاد و یا جامعه تنها به یک عامل بستگی نداشته بلکه از کنش متقابل عوامل اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی در دوره بلند مدت تأثیر می‌پذیرد. در بین این عوامل، یکی از آن‌ها به‌عنوان مکانیسم عامل رفتار می‌کند، حال اگر سایر عوامل نیز همسو با این پارامتر واکنش نشان دهند، پیشرفت یا انحطاط جامعه از طریق عکس‌العمل زنجیره‌ای عوامل شتاب می‌گیرد، به‌طوری‌که تشخیص علت از معلول مشکل می‌شود. در بخش دوم مقاله با استفاده از این نظریه، عملکرد ضعیف جهان اسلام توضیح داده شده است.

واژگان کلیدی: ابن خلدون، توسعه اقتصادی، اسلام، جهان اسلام.

۱- این مقاله ترجمه پژوهشی با عنوان زیر است:

Ibn Khaldun's theory of development: Does it help explain the low performance of the present-day Muslim world?, *The Journal of Socio-Economics*, 37 (2008) 836-863.

۲- Muhammad Umer Chapra

۳- استادیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی، m.nadiri@ut.ac.ir

۱- مقدمه

پیشرفت اقتصادی کشورها و انحطاط جوامع از جمله موضوعات مورد علاقه محققان در طول تاریخ بوده است؛ زیرا آنها مایل به کشف علل این پدیده هستند تا جوامعشان در مسیر پیشرفت باقی بمانند و یا لافل پسرقتشان متوقف شود. بنابراین ظهور اقتصاد توسعه در عصر جدید موضوع بدیعی نیست. با این حال تفاوت اقتصاددانان توسعه با دیگران این است که آنها تا حال در درجه اول، به متغیرهای اقتصادی که توسعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند تأکید داشته‌اند. آنها عوامل مهم، نهادی، روانی، تاریخی و سیاسی در یک جامه معین را برونزا فرض می‌کنند و در نتیجه تأثیر این عوامل را بر روی متغیرهای درونزای اقتصادی مورد نظرشان تجزیه و تحلیل نمی‌کنند. به طور کلی این گونه تصور می‌شد که تغییرات مثبت در متغیرهای اقتصادی برای توسعه کافی است؛ اما دیگر محققان به سمت یک نگرش چندرشته‌ای گرایش پیدا کرده‌اند که توسعه اقتصادی را به‌عنوان جزئی از توسعه انسانی فراگیر تلقی می‌کند. تغییر مثبت در یک متغیر یا تعدادی از متغیرهای اقتصادی لزوماً تفاوت چشم‌گیری را در توسعه ایجاد نمی‌کند مگر آنکه این تغییر با تغییرات توسعه محور مثبت در سایر بخش‌های اجتماع همراه باشد. از این رو توسعه انسانی فراگیر توسط آنها صرفاً به واسطه شاخص‌هایی همانند افزایش تولید سرانه، سواد و امید به زندگی در ابتدای تولد، (آنگونه که توسط شاخص‌های توسعه انسانی برنامه‌های توسعه سازمان ملل در نظر گرفته می‌شود) سنجیده نمی‌شوند.^۱ آنها تمام یا اکثر متغیرهای مرتبط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را که بر رفاه انسان‌ها تأثیر گذاشته و ترقی و افول جوامع را نشان می‌دهد در نظر می‌گیرند. شماری از دانشمندان از جمله: ابن خلدون (۱۴۰۶-۱۳۳۲) و گیبون (Gibbon, 1737-1794 در گذشته و اسپلنگر (Spengler 1926, 1928) شوابتر (Schweitzer, 1949) سورکین (Sorokin, 1951) توینی (Toynbee 1935, 1957)، میردال (Myrdal 1968, 1979)، نورث و توماس (North and Thomas, 1973)، کندی (Kennedy, 1987) و برخی دیگر در عصر جدید، ظهور و افول تمدن‌ها را درون چارچوب و

۱- برای اطلاع از جزئیات این شاخص‌ها به برنامه توسعه سازمان ملل United Nation's Development Program (UNDP, 1990, pp. 1-16) مراجعه شود.

الگوی بین رشته‌ای بحث کرده‌اند.

هدف این مقاله بیان دیدگاه ابن خلدون در این زمینه است. وی بیش از ۶۰۰ سال قبل علل افول جوامع اسلامی را، که در دوره زندگی در حال وقوع بود، بررسی کرده است. اگرچه قسمت زیادی از آنچه که ابن خلدون نوشته است اکنون به‌عنوان جزئی از نگرش مرسوم اقتصاد تبدیل شده است اما هنوز نیز این بحث‌ها بجا و مناسب‌اند زیرا اکثر جوامع اسلامی (نه فقط جوامعی که وی در آن زمان به آن‌ها پرداخته) تا حال نتوانسته‌اند از آنچه که او به‌عنوان عامل اصلی افول تمدن اسلامی نام می‌برد، رهایی یابند.

ابن خلدون، که خانواده‌اش به دلیل تحولات و انقلاب سیاسی در اسپانیا، مجبور به مهاجرت به تونس شده بود، در سال ۱۳۳۲ در تونس متولد شد و در آنجا تحصیلاتش را نزد دانشمندان مشهور گذراند. در دوران نوجوانیش در دهه ۱۳۴۰، طاعون زندگی خانواده و نیز شمار زیادی از بستگان، دوستان خانوادگی، معلمان و سایر افراد جامعه را گرفت، در نتیجه او رنج و محنت فراوانی را تحمل کرد. این واقعه باعث شد که او تا سال ۱۹۸۲ از نقطه‌ای به نقطه دیگر مهاجرت کند تا اینکه در نهایت در مصر سکنی گزید و مابقی عمر خود را تا قبل از مرگش در سال ۱۴۰۶ در سن ۷۴ سالگی در آنجا گذراند. تمدن اسلامی در طی دوران زندگی وی در حال افول بود. دوران خلفای عباسی (۱۲۵۸-۷۵۰) در حدود سه ربع قرن قبل از تولد وی، پس از غارت، سوزاندن و انهدام تقریبی بغداد و نواحی اطرافش توسط مغول‌ها، به پایان رسیده بود. شمار دیگری از حوادث تاریخی همانند جنگ‌های صلیبی (۱۳۹۶-۱۰۹۵)، تهاجم مغولها (۱۳۵۵-۱۲۵۸) و طاعون (دهه ۱۳۴۰) نیز بیشتر سرزمین‌های مرکزی مسلمانان را تضعیف کرده بود. به علاوه ابن‌خلدون تقریباً یک سوم زندگی‌اش را در دوره فرمانروایان چرسکی مملوک (Circassian Mamluk; 1382-1517) سپری کرد که آنان فرمانروایانی فاسد و ناکارآمد بودند و سیاست‌هایشان آنان را از پیشرفت بازداشت و روند تضعیف تمدن اسلامی را سرعت بخشید.

۲- قسمت اول: تئوری توسعه ابن خلدون

تحت چنین شرایطی، تعجب‌آور است اگر فردی با توانایی‌های ذهنی و اخلاقی ابن خلدون در پی یافتن یک استراتژی مؤثر برای تغییر این روند نبوده باشد (Talbi 1986, p. 808). ابن خلدون به‌عنوان فردی با قابلیت‌های ذهنی فوق‌العاده (Toynbee, 1935, vol. 321-322)

pp. 3, به خوبی آگاه بود که تغییر این حالت، بدون ترسیم ابتدائی درس‌هایی از تاریخ و تعیین عواملی که منجر به شکوفایی تمدن اسلامی در مقایسه با وضع محقر آغازین و افول بعد از آن شد، ممکن نیست. بنابراین او مدلی را ساخت که توان توضیح ظهور و سقوط تمدن‌ها یا پیشرفت و تضعیف اقتصادها را داراست که هر دو پدیده‌ای به هم وابسته در مدل او می‌باشند.

مدل ارائه شده توسط ابن خلدون آنقدر قوی است که می‌تواند به برخی از سؤال‌های بسیار مهم اقتصاد توسعه پاسخ دهد، سؤالات مهمی همانند اینکه چرا دنیای اسلام (در ابتدا) به سرعت پیشرفت کرد و این پیشرفت برای چندین قرن ادامه داشت و چرا پس از آن جهان اسلام از ترقی باز ماند به طوری که بالندگی و پویایی خود را از دست داد و بیشتر کشورهایش مستعمره شدند و حتی قدرت مواجهه و واکنش صحیح به چالش‌هایی که امروزه با آن روبرویند را ندارند.

شماری از اندیشمندان^۱ بر عوامل درونی و بیرونی مختلفی که منجر به سقوط مسلمانان (به‌ویژه پس از قرن دوازدهم) شد، تکیه کرده‌اند. از جمله مهم‌ترین این عوامل می‌توان به انحطاط اخلاقی، فقدان پویایی مذهبی با افزایش دگماتیسم و تحجر، کم رنگ شدن فعالیت‌های فکری و علمی، آشوب‌های داخلی و تفرقه اشاره کرد که به همراه تجاوزهای مستمر خارجی و جنگ‌ها، موجب ویرانی و تضعیف ممالک اسلامی، عدم تعادل مالی و ناامنی جانی و مالی و کاهش سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی، رکود فعالیت‌های کشاورزی، صنعتی و تجاری، فرسودگی یا نبودن معادن و فلزات گرانبها در آن‌ها گشته است و بلاهای طبیعی همانند طاعون و قحطی که منجر به کاهش کل جمعیت و کاهش تقاضا اقتصادی گردیدند از این تضعیف اقتصادی منتج شدند.

با آنکه تأثیرات منفی تمامی این عوامل اعم از عوامل داخلی یا خارجی قابل انکار نیست با این حال انتظار می‌رود که یک جامعه قوی و پویا، بدون محدودیت قادر به بحث و بررسی و تحلیل این عوامل بوده و به طور مؤثر راهبردهای مناسبی را برای خنثی کردن تأثیرات منفی آن

۱ - برخی از این دانشمندان عبارت‌اند از:

Hitti (1958), Arsalan (1962), Issawi (1966, 1970), Lambton (1970), Saunders (Ed.) (1966), Inalcik (1970), Inalcik and Qarataert (1994), Musallam (1981), Imam (1977), Najjar (1989), Huseyn, Hajji Khalifah, Kochu Bey, Lutfi Pasha, (Kuran (1997). Lewis (1962). Lewis, (1962)

Hazarfenn و Sari Mehmed Pasha دیدگاه‌هایی را در ارتباط با زوال امپراتور عثمانی بیان کرده است.

لااقل در بلندمدت (ولو هم در کوتاه مدت ممکن نباشد) ایجاد و اجرا کند. چرا مسلمانان قادر به انجام آن نبوده‌اند؟ آیا مسئله خاصی مانع از واکنش مناسب آنان به این چالش‌های داخلی و خارجی پیش رویشان شده است؟ آن مسئله خاص چه بوده است؟ ابن خلدون در تبیین تئوری توسعه‌اش با تلفیق تمامی این عوامل با همدیگر (به‌عنوان زنجیره‌ای از حوادث وابسته بهم) نشان داده که چگونه اکثر این عوامل به‌واسطه یک عاملی که وی آن را «مکانیسم عامل» (Trigger mechanism) می‌نامد، فعال می‌شوند به‌طوری که جلوگیری از انحطاط جامعه بدون کنترل علت اصلی یعنی مکانیسم عامل، مشکل است.

۱-۲ تئوری چند رشته‌ایی و پویا

ابن خلدون سعی نموده به تمام این پرسش‌ها در کتاب «مقدمه» که مجلد اول از ۷ جلد کتاب تاریخی او که به‌طور خلاصه به «کتاب العبر» یا «کتاب درس‌هایی از تاریخ» معروف است پاسخ دهد.^۱ این کتاب در پی توضیح حوادث مختلف تاریخی از طریق رابطه علی و معلولی است و سعی دارد به‌طور علمی، اصولی که علت واقعی ظهور و سقوط حکمرانان و یا دولت‌ها و یا تمدن‌هاست را استخراج کند. هرچند که ابن خلدون در نوشتن کتاب مقدمه از همفکری دانشمندان معاصر و نیز پیشین دنیای اسلام بهره جسته، اما این کتاب در تحلیل‌های ژرف و بدیعش بسیار غنی است. تمام مدل ابن خلدون تا حد زیادی و نه به‌طور کامل در توصیه‌های زیر خلاصه می‌شود که به حکمرانان ارائه نموده است:

۱- نام کامل این کتاب به عربی (که در لیست ارجاعات این مقاله آمده است) «العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» است. در حال حاضر چاپ‌هایی گوناگونی از کتاب مقدمه به عربی موجود است. چاپی که من در نوشتن این مقاله از آن بهره جستیم، چاپ المکتبه التجاریه الکبری قاهره است که به سال انتشار آن اشاره نشده است. حسن این چاپ آن است که نوشته‌ها را با علائم صدا دار نشان داده است که خواندن کتاب را آسان می‌کند. این کتاب توسط فرانز روزنتال در ۳ جلد به انگلیسی ترجمه شده است. چاپ نخست این ترجمه در سال ۱۹۵۸ انتشار یافته و در سال ۱۹۶۷ نیز تجدید چاپ شده است. ایساوی در سال ۱۹۵۰ منتخب و خلاصه مقدمه را با عنوان:

An Arab Philosophy of History: Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis (1322-1406)

چاپ کرده است. در این مقاله هر جا که ارجاع به ترجمه روزنتال داده‌ام از علامت اختصاری R و هر جا ارجاع به ترجمه خود داده‌ام از علامت M استفاده کرده‌ام.

- شرط تدوام حکمرانی (الملک) اجرای شریعت^۱ است.
- اجرای شریعت، نیازمند حاکم و فرمانرواست.
- اقتدار حاکم جز از طریق مردم (الرجال) ممکن نیست.
- ثروت (المال) ضامن حفظ و تدوام حیات مردم و جامعه است.
- مال و ثروت جز از طریق ترقی و پیشرفت (العماره) به دست نمی آید.
- عدالت (العدل) لازمه نیل به پیشرفت و ترقی است.
- عدالت ملاک (المیزان) ارزیابی انسانها توسط خداوند است.
- حکام مسئول تحقق عدالت در جامعه اند (Muqaddimah (M): 39; (Rosenthal's translation (R): vol 1, 80).

تمام کتاب مقدمه ترجمه و تفسیر این توصیه‌هاست که در نوشتار خود ابن خلدون مرکب از هشت اصل عقلانی (کلمات حکیمیه) از خرد سیاسی است که هر یک از آنها با یک اصل دیگر جهت تقویت متقابل به‌طور دایره‌وار گره خورده‌اند به‌صورتیکه ابتدا و انتهای آنها قابل تمییز نیست (M: 403; R: I. 82).

نقطه قوت تحلیل ابن خلدون خصوصیت پویایی و چند رشته‌ای بودن آن است. این تحلیل، چند رشته‌ای است زیرا پیوندی از تمام متغیرهای مهم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی از جمله اقتدار سیاسی یا حکمرانی (G)، اعتقادات و قوانین رفتاری یا شریعت (S)، مردم (N)، ثروت یا منابع مالی (W)، توسعه (g) و عدالت (j) است که این پیوند دایره‌وار بوده و به هم وابسته‌اند که هر عامل بر دیگر عوامل تأثیر گذاشته و متقابلاً از آنها تأثیر می‌پذیرد (نمودار صفحه بعد ملاحظه شود).^۳ از آنجائیکه کارکرد این چرخه در این مدل از طریق واکنش -

۱ - اصطلاح شریعت به لحاظ ادبی ناظر به باورها و نهادها و یا قوانین رفتاری هر جامعه است اما در حال حاضر این اصطلاح به قوانینی که توسط اسلام ارائه شده اطلاق می‌گردد.

۲ - همین توصیه‌ها در (R: II. 105) تکرار شده است. ابن خلدون خودش بیان می‌کند که این کلمات تفسیر توصیه‌هایی موبدان روحانی زرتشتی به بهرام بن بهرام است که مسعودی در مروج الذهب بیان نموده است (vol. 1, p. 253). ابن خلدون خود به این حقایق واقف بوده (p. 40) و بیان نموده است که «ما از این اصول با یاری خداوند و بدون بهره جستن از دیدگاه‌های ارسطو یا تعلیم موبدان آگاه شدیم» (p. 40).

۳- برای اطلاع از جزئیات بیشتر مدل ابن خلدون به مقاله چپرا (Chapra, 2000, pp. 145-172) و نیز مقاله اسپلنگر (Spengler, 1964) بولاکین (Boulakia, 1971) و میرآخور (Mirakhor, 1987) مراجعه شود.

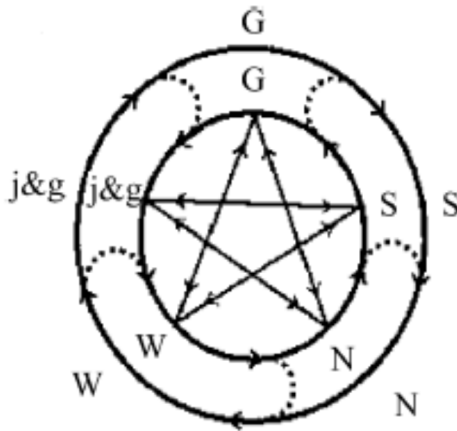
های زنجیره‌ای و متصل به هم در طی یک دوره زمانی بلند مدت در سه نسل یا تقریباً ۱۲۰ سال اتفاق می‌افتد، جنبه پویایی نیز در کل مدل گنجانده شده است تا چگونگی تأثیر متقابل عوامل اخلاقی، سیاسی، نهادی، اجتماعی، اقتصادی، جمعیتی، در طی زمان برای تبیین پیشرفت یا تضعیف یا ظهور و سقوط یک اقتصاد یا تمدن ارائه شود. در تحلیل‌های بلندمدت از این نوع، عبارت ثبات سایر شرایط، به کار نمی‌رود زیرا فرض می‌شود که هیچ یک از متغیرها ثابت نیستند. در این وضعیت یکی از متغیرها به عنوان «مکانیسم عامل» عمل می‌کند.^۱ اگر سایر بخش‌ها همسو با مکانیسم عامل عکس‌العمل نشان دهند، تباهی و زوال به واسطه واکنش زنجیره‌ای وابسته به هم عوامل، تشدید می‌شود که در این صورت تشخیص علت از معلول مشکل است. اگر سایر بخش‌ها همسو با مکانیسم عامل حرکت نکنند فساد و تباهی از یک بخش به دیگر بخش‌ها سرایت نمی‌کند و امکان اصلاح بخش رو به زوال در طی زمان وجود دارد و یا اساساً ممکن است سقوط یک تمدن بسیار به کندی صورت پذیرد.

۲-۲ - نقش مردم (N)

محور تحلیل ابن خلدون انسان است (Rosenthal, 1967, p. 19) زیرا ظهور و سقوط تمدن‌ها بستگی تامی به رفاه و یا محرومیت انسان‌ها دارد. این امر هم به متغیرهای اقتصادی وابسته بوده وهم وابستگی چند سویه کاملی با متغیرهای اخلاقی، نهادی، روانی، سیاسی، اجتماعی و جمعیتی دارد که از طریق فرآیند دایره‌ای شکل علت و معلولی در طی دوره بلند مدت تاریخی گسترش می‌یابند (M: 39 and 287; R: I. 80 and II. 105) اهمیت تأکید بر انسان در دیدگاه ابن خلدون منطبق بر آموزه‌های قرآنی است که می‌فرماید: «خداوند وضعیت هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم وضعیت‌شان را تغییر دهند» (سوره رعد آیه ۱۱) و «فساد و پریشانی به کرده بد خود مردم در

۱ - ابن خلدون کلمه مدعین و مهدین را در سرتاسر کتاب مقدمه به کار می‌برد که به معنای دعوت و یا هدایت به سوی چیزی است اما من اصطلاح مکانیسم عامل (Trigger Mechanisim) را برگزیدم که در ادبیات حال حاضر زبان انگلیسی عموماً به کار می‌رود و انتقال‌دهنده آن معناست.

همه دریا و خشکی پدید آمد» (سوره روم آیه ۴۱). این دو آیه همراه با آیات زیاد دیگری بر نقش خود مردم در پیشرفت و عقب ماندگی شان تأکید دارند. به همین دلیل ملاحظه می-کنیم که تمام فرستادگان الهی من جمله ابراهیم، موسی، عیسی، محمد(ص) به پیامبری مبعوث شدند تا انسان‌ها و نهادهایی که بر رفتار آنها تأثیر می‌گذارند را اصلاح کنند.



۲-۳ - نقش پیشرفت (g) و عدالت (j)

اگر انسان محور تحلیل بوده باشد، توسعه و عدالت مهم‌ترین پیوند را در زنجیره علل دارا خواهند بود. توسعه امری حیاتی است زیرا اگر پیشرفت مشهودی در رفاه مردم ایجاد نشود آن‌ها انگیزه‌ای نخواهند داشت که با تمام وجود سعی و تلاش کنند (R: II. 109; M: 287). علاوه بر این در فقدان رشد و توسعه، امکان جذب دانشمندان، صنعتگران، کارگران و سرمایه‌های سایر کشورها (که اموری لازم برای تقویت توسعه هستند) نیست (R: II. 271-6; M: 362-3). این امر منجر به اختلال در فرآیند توسعه شده و در نهایت پیشرفت جامعه را تضعیف می‌کند (R: II. 270; M: 359).

توسعه در مدل ابن خلدون صرفاً به رشد اقتصادی معطوف نیست (M: 39 and 347-49; R: I. 39 and II. 243-49) این مدل دربرگیرنده تمام ابعاد مختلف توسعه انسانی است به طوری که هر متغیر سایر متغیرها (g, j, W, N, S, G) را تقویت کرده و خود نیز توسط سایر متغیرها تقویت می‌شود و از این طریق موجب افزایش رفاه و سعادت حقیقی جامعه شده و تداوم و ترقی یک تمدن را تضمین می‌کند. توسعه اقتصادی صرفاً به واسطه عوامل اقتصادی و

بدون توجه به سایر بخش‌ها پدید نمی‌آید. ایجاد توسعه نیازمند بسترهای مناسب اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و جمعیتی است. در صورت فقدان این بسترها توسعه اقتصادی پدید نخواهد آمد و در صورت ایجاد استمرار نخواهد داشت.

توسعه اقتصادی بدون عدالت ممکن نیست. البته در دیدگاه ابن خلدون عدالت را همانند توسعه نمی‌توان در هدف اقتصادی صرف محدود تصور کرد، بلکه عدالت دارای مفهومی بسیار جامع در تمام حوزه‌های زندگی انسان است. او به روشنی بیان می‌کند که: «نباید تصور کرد که عدالت فقط شامل اخذ پول یا مال از مالکان آن بدون جبران و یا بدون هدف و دلیل است هرچند که این مفهوم تصور عمومی از عدالت است». عدالت دارای مفهومی بس رفیع‌تر و جامع‌تر از این معنا است. هر حاکمی که اموال افراد را مصادره کرده یا آن‌ها را به بیگاری گیرد یا ادعای نابجایی را علیه آن‌ها وارد کند یا عوارضی را بر آن‌ها تحمیل کند که نیازمند تأیید شرع است مرتکب ظلم و بی‌عدالتی شده است. اخذ مالیات‌های بی‌مورد نیز بی‌عدالتی است؛ تعدی به اموال دیگران یا ضبط و توقیف اموال مردم با اجبار یا سرقت آن نیز مصداق بی‌عدالتی است؛ انکار حقوق مردم نیز از جمله مصادیق ظلم است (M: 106-7; R: II. 288; از بارزترین مصادیق بی‌عدالتی، که ویرانگر فرآیند توسعه و پیشرفت است، تحمیل مالیات و عوارض بی‌مورد و کار اجباری و بیگاری بر مردم است (M: 289; R: II. 108-9). در دیدگاه ابن خلدون عدالت در فرآیند توسعه دارای مرتبه‌ای بس رفیع است به گونه‌ای که کتابش دارای بخش کاملی با عنوان «بی‌عدالتی منجر به تباهی تمدن‌ها می‌شود» است (M: 286-90; R: II. 103-111) دلیل همراهی ژ و ع در نمودار بالا نیز در همین نکته نهفته است.

هراندازه که حقوق مالکیت در یک جامعه رعایت شود به همان اندازه نیز در آن جامعه انگیزه برای کسب و کار و درآمد وجود خواهد داشت (M: 286, R: II. 103). عدم رعایت این امور بر خلاقیت، کارایی، نوآوری، کارآفرینی، انگیزه، پویایی و سایر خصوصیات تأثیر منفی می‌گذارند و در نهایت منجر به تجزیه و تباهی جامعه می‌شوند.

عدالت در مفهوم جامع و کاملش بدون شناخت «عصبیه» که در معانی مختلفی همانند «انسجام اجتماعی»، «حساسیت عمومی» یا «همبستگی اجتماعی» ترجمه می‌شود ممکن نیست. عصبیه امنیت را فراهم نموده و دفاع متقابل را ممکن می‌سازد، دعای را فیصله داده و منجر به اجرایی شدن تمام فعالیت‌های مورد توافق می‌گردد (M: 139; R: I. 284). عصبیه منجر به اعتماد

متقابل و همکاری دوسویه می‌گردد که بدون آن‌ها ترویج تقسیم کار و تخصصی شدن که از لوازم توسعه شتابان هر اقتصاد است ممکن نیست (M: 41-43; R: I. 89-92). اکنون به‌حق نقش تعیین‌کننده اعتماد در فرآیند توسعه توسط اقتصاددانان توسعه (Arrow, 1973; Etzioni, 1988; Fukuyama, 1995; Hollingsworth and Boyer, 1998) برجسته گردیده و به‌عنوان جزئی از «عقلانیت مرسوم» یا «مفاهیم متداول» تلقی می‌شود. ابن خلدون کلمه عصبیه را برای کلمه‌ای به‌کاربرده که تا حد زیادی معادل امروزی آن اصطلاح «سرمایه اجتماعی» یا «زیرساخت‌های اجتماعی» است (see Dasgupta and Serageldin, 2000). البته هنوز نیز برخی از محققان با کاربرد کلمه «سرمایه» برای امری انتزاعی که امکان مالکیت آن همانند سرمایه فیزیکی توسط اشخاص نیست، مخالفت دارند (see, for example, Arrow, 2000; Solow, 2000; Bowles and Gintis, 2002). بنابراین استعمال اصطلاح عصبیه یا انسجام اجتماعی توسط ابن خلدون به نظر بهتر از سایر کلمات است.

۴-۲- نقش نهادها (S) و دولت (G)

اجرای عدالت مستلزم برخی از قوانین رفتاری است که در اقتصاد نهاد‌گرا به نهاد و در جهان‌بینی مذهبی به ارزش‌های اخلاقی معروف است. این قوانین معیارهایی هستند که با آن‌ها مردم (N) بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و وظایفشان را نسبت به یکدیگر انجام می‌دهند (M: 157-58; R: I. 21-319). تمام جوامع دارای این نوع قوانین‌اند که مبتنی بر نوع جهان‌بینی‌شان است. مبنای اصلی این قوانین در جوامع اسلامی، شریعت (S) است. قوانین الهی به ما انجام اعمال نیک و پرهیز از ارتکاب اعمال شیطانی و ناپسند را امر می‌کند (M: 304; R: II. 142). این دستورات به گفته ابن خلدون «به سود انسان‌ها و تأمین‌کننده منافع آن‌هاست» (M: 143; R: I. 292). منشأ الهی دستورات باعث قبول و تبعیت آن‌ها شده و عامل مهم پیونددهنده گروه‌ها به یکدیگر است (M: 151-52; R: I. 305-8 and 319-22). این دستورات در کنترل رفتارهای خطرناک اجتماعی مؤثر بوده و عدالت (J) را تضمین و انسجام و اعتماد متقابل را در بین مردم تقویت می‌کنند و از این طریق پیشرفت (g) جامعه را سرعت می‌بخشد. شریعت (S) هنگامی در این زمینه نقش مؤثری ایفا خواهد کرد که بدون تزویر و بی‌طرفانه در جامعه پیاده شود (M: 39 and 43; R: I. 80 and 91-92). شریعت تنها قوانین رفتاری را ارائه می‌کند و نمی‌تواند انسان‌ها را وادار به انجام آن کند. اجرای این قوانین وظیفه مقامات

سیاسی (G) است که تبعیت از این فرمان‌ها را از طریق عوامل انگیزشی و بازدارنده تضمین می‌کنند (M: 127-28; R: I. 262-63). پیامبر (ص) با این علم این موضوع فرموده: «خداوند از طریق حاکم اسلامی مانع ارتکاب اعمال زشت توسط انسان‌ها می‌شود که منع این اعمال از طریق قرآن ممکن نیست» (بیهقی، ۱۹۹۰، به نقل از انس ابن مالک، ج ۵، ص ۲۶۷ حدیث شماره ۶۶۱۲). در دیدگاه ابن خلدون نسبت مقامات سیاسی با تمدن همانند رابطه صورت با ماده است (M: 371 and 376; R: II. 291 and 300). تصور تمدن بدون تصور مقامات سیاسی بدون تصور تمدن و تأکید می‌کند که «حکمرانی خوب برابر با ملاطفت و مهربانی است» (M: 188; R: I. 383). اگر فرمانروا در مجازات مردم خشن و ستمگر باشد ... مردم پریشان و هراسان گشته و به وسیله دروغ، نیرنگ و فریب درصدد دفاع از خود برمی‌آیند. این صفات خصیصه و سرشت آن‌ها می‌شود. احساسات و سیرتشان فاسد می‌گردد... آن‌ها برای قتل حاکمان نقشه می‌کشند (383). (M: 188-2; R: I.

زمانی که ابن خلدون به نقش دولت در فرآیند توسعه تکیه داشت او همانند سایر دانشمندان برجسته معاصر خود مدافع نقش توتالی توری دولت نبود. او در زمان خود مدافع، ایده‌ای بود که در روزگار کنونی به «حکمرانی خوب» معروف گردیده است. به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی و احترام به آزادی‌های فردی در چارچوب ارزش‌های اخلاقی بخشی از آموزه‌های اسلام است که به‌طور مستمر در تفکرات مسلمانان رواج داشته است. نقش دولت در نوشته‌های اکثر دانشمندان قدیمی مسلمان از جمله ابن خلدون، فراتر از دفاع ملی و حفظ نظم و قانون بوده و شامل تضمین عدالت، اجرای قراردادهای، رسیدگی به شکایات، برآورد نیازها بر طبق قواعد رفتاری است.^۱ به عبارت دیگر دولت باید به فعالیت‌هایی پردازد که به تداوم فعالیت‌های تجاری

۱ - ابن خلدون از وظایف دولت در جاهای مختلف کتاب مقدمه بحث کرده است. او برای مثال در جایی بیان می‌کند که فرمانروایان باید از سرزمین‌های تحت کنترل خود که خداوند به آن‌ها سپرده، در برابر دشمنان دفاع و حفاظت کنند. دولت باید بر اجرای قوانین نظارت کند و مانع تجاوز افراد به حقوق اشخاص دیگر و مالکیتشان شود. فرمانروا باید امنیت جاده‌ها را تضمین کند. او باید مردم را در تأمین منافعتشان یاری دهد. حاکم باید بر تمام اموری که بر زندگی مردم و دادوستد آن‌ها تأثیر می‌گذارد (همانند مواد غذایی ابزارآلات وزن‌کشی و سنجش) نظارت کند تا مانع تقلب شود. فرمانروا باید مراقب چاپ پول و ضرب سکه باشد تا از جعل پول رایج کشور جلوگیری کند... حکیمی فرموده‌اند: جابه‌جایی کوه‌ها از نفوذ در قلوب مردم آسان‌تر است (M: 235; R: II. 3).

مشروع مردم کمک کرده و مانع ظلم و تجاوز آنها به همدیگر شود.

ابن خلدون دخالت مستقیم دولت در فعالیتهای اقتصادی را نامطلوب می‌داند (M: 281; R: 93). II. 93 مداخله مستقیم دولت در اقتصاد نه تنها با کاهش فرصتهای شغلی و منافع مردم (M) به آنها ضربه می‌زند (که در ادبیات حال حاضر اقتصاد از آن به اثر جایگزینی تعبیر می‌شود) بلکه منجر به کاهش درآمدهای مالیاتی دولت نیز می‌شود (M: 281-83; R: II. 93-96). بنابراین دولت در دیدگاه ابن خلدون نه دولت تمامیت‌خواه و توتالی‌تر و نه دولت اقتصاد آزاد کامل است بلکه از منظر او دولت عهده‌دار ترویج و اجرای شریعت (S) و ابزاری برای تسریع فرآیند توسعه و رفاه بشری است.^۱ تفکر دولتی کردن و ملی سازی اقتصاد در اندیشه نویسندگان مسلمان متأثر از عقاید سوسیالیستی بوده و این تفکر در برخی از کشورهای اسلامی توسط ژنرال‌ها و سیاسیون جاه‌طلب برای نیل به منافعشان بهره‌برداری شده است. تفکر سوسیالیستی (که تقریباً برای تمامی کشورهای مسلمان از طریق کودتای نظامی تحمیل شده) جز فقر و فلاکت، ارمغان دیگری نداشته است.

۵-۲ نقش ثروت (W)

ثروت (W) منابعی را فراهم می‌کند که برای تأمین عدالت (J) و توسعه (g) و عملکرد مؤثر نقش دولت (G) و رفاه تمام مردم (N) ضروری است. ثروت به شانس و اقبال (M: 366; R: II. 282) یا وجود معادن طلا و نقره بستگی ندارد (Desfosses and Levesque, 1975) بلکه به فعالیتهای اقتصادی (M: 360 and 366; R: II. 271 and 282)، وسعت بازار

۱- ابن خلدون مقامات سیاسی را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول مقامات سیاسی طبیعی یا نرمال هستند که تمامی امکانات را برای بهره‌مندی همه افراد جامعه از منافع شخصی و لذات جسمانی فراهم می‌کنند. گروه دوم مقامات سیاسی عقلانی هستند که باعث رسیدن افراد به منافع شخصی دنیوی‌شان می‌شوند و بر اساس برخی از اصول عقلانی آنها را از مخاطرات بازمی‌دارند و نوع سوم حکمرانی سیاسی مبتنی بر اخلاق (سیاست دینی یا خلیفه) است که شرایط را به گونه‌ای فراهم می‌کند که هرکسی به رفاه دنیوی و سعادت اخروی خود بر طبق تعالیم شرعی نائل آید (M: 190-1; R: I. 387-88). اگر بخواهیم اصطلاحات مدرن و جدید را برای این سه نوع دولت به کار ببریم آنها معادل دولت لیبرال بازار آزاد (secular laissez faire) یا دولت منفعل، دولت رفاه سکولار و دولت رفاه اسلامی یا خلیفه می‌باشند (برای مطالعه در مورد دولت رفاه اسلامی مراجعه شود به (Chapra (1992), Chapters 1, 3 and 5).

(M: 305; R: II. 351)، تأمین مشوق‌ها و تسهیلات توسط دولت (M: 403; R: II. 351)، 143-4 و اسباب کار (M: 359 and 360; R: II. 270-72) وابسته است که این‌ها بستگی به پس‌انداز یا مازاد امکاناتی دارد که با برآورد نیاز مردم باقی می‌ماند (M: 272). R: 360 با افزایش فعالیت‌های اقتصادی، میزان درآمد نیز افزایش می‌یابد. درآمد بالاتر باعث افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری وسیع‌تر در اسباب کار (M: 360; R: II. 271-2) می‌گردد که این امور نیز منجر به توسعه (g) و خلق ثروت (W) بیشتر می‌شوند (M: 360; R: II. 271-2). ابن خلدون نقش افزایش سرمایه‌گذاری را با این گفتار برجسته می‌نماید: «همانا با انباشت و ذخیره ثروت در جای امن و صندوقچه، خلق ثروت رخ نخواهد داد. بلکه ثروت زمانی رشد و نمو می‌کند که برای رفاه مردم و کاستن از آلام آن‌ها و برای تأمین حقوقشان صرف شود» (M: 306; R: II. 146). انجام این امور باعث بهبود وضعیت اقتصادی مردم، اقتدار دولت، رونق کسب‌وکار و افزایش اعتبار دولت می‌شود (M: 306; R: II. 146). عواملی همانند نرخ‌های پایین مالیات (M: 279-81; R II. 89-9)، امنیت زندگانی و مالکیت (M: 286; R: II. 103) و محیط فیزیکی سالم که با درختان و چشمه‌ساران و دیگر امکانات مطبوع زندگانی آراسته است، به‌عنوان عوامل تسریع‌کننده فرآیند رشد و توسعه عمل می‌کنند (M: 347-9; R: II. 243-8).

خلق ثروت به تقسیم کار و تخصصی شدن فعالیت‌ها نیز بستگی دارد، هراندازه که فعالیت‌ها تخصصی‌تر شوند همان اندازه نیز خلق ثروت بیشتر خواهد بود. انسان‌ها نمی‌توانند به‌تنهایی تمام نیازهایشان را تأمین کنند. آن‌ها برای رسیدن به این هدف باید در جامعه با یکدیگر همکاری کنند. نیازهایی که انسان‌ها می‌توانند در همکاری گروهی و با همدیگر تأمین کنند بسیار فراتر از حالت انزوا و تنهایی است... مازاد ثروت برای تأمین کالاهای لوکس و برآورد نیازهای ساکنان سایر کشورها صرف می‌شود و در عوض سایر کالاهای موردنیاز کشور را از خارج وارد می‌کنند. در این صورت آن‌ها دارای ثروت و توانمندی بیشتری خواهند بود... با رفاه بیشتر آن‌ها قادر می‌شوند تا اشیای لوکس و کالاهای مطابق شأنشان همانند خانه، البسه و ظروف شیک بخرند و دارای مستخدم و مرکب شوند... و در نتیجه دارای صنعت، هنر و مهارتی باشند که آن‌ها را پیشرفت دهد (M: 360-61; R: II. 271-72). جامعه اجازه سوءاستفاده و بیگاری از نیروی کار را نمی‌دهد (M: 402; R: II. 351). بنابراین تقسیم کار تنها زمانی ممکن است که

مبادله ممکن باشد (M: 380; R: II. 311). این امور نیازمند بازارهای منظم و تحت نظارت است که بستر مناسب را برای مبادله و تأمین نیازهای مردم فراهم می‌کند (M: 360-2, R: II. 271-76).

با افزایش درآمد و ثروت جامعه درآمدهای مالیاتی دولت افزایش می‌یابد و دولت می‌تواند منابع بیشتری را برای رفاه مردم هزینه کند. این امر منجر به توسعه فرصت‌های اقتصادی (M: 362; R: II. 275) و پیشرفت جامعه می‌شود که در این صورت جمعیت به‌طور طبیعی افزایش یافته و نیز باعث افزایش مهاجرت نیروی کار ماهر و غیرماهر و دانشمندان سایر کشورها به داخل کشور می‌شود (M: 362-3; R: II. 271-6) که در نتیجه تمام این عوامل سرمایه فکری و سرمایه انسانی جامعه تقویت می‌شود. با افزایش این گونه جمعیت، تقاضا برای کالاها و خدمات افزایش و وضعیت صنایع بهبود می‌یابد و کسب دانش و توجه به آموزش ارتقا می‌یابد (M: 359 and 52-346; R: II. 270 and 403-399) و فرآیند توسعه شتاب می‌گیرد (M: 363 and 52-351; R: II. 277 and 403). در شروع توسعه و با بهبود فرآیند تولید، قیمت‌ها کاهش می‌یابند. حال اگر افزایش تقاضا استمرار یابد و عرضه کمتر از مقدار تقاضا باشد، کمیابی باعث افزایش قیمت کالاها و خدمات می‌شود. قیمت کالاهای ضروری در مقایسه باقیمت کالاهای لوکس و نیز قیمت کالاها در محیط‌های شهری نسبت به قیمت آن‌ها در روستاها سریع‌تر افزایش می‌یابند. دستمزد کارگران و مالیات‌ها افزایش می‌یابند که این خود باعث افزایش بیشتر در قیمت‌ها می‌شود و به مردم صدمه می‌زند. جریان جمعیت معکوس می‌شود و پیشرفت به همراه رفاه و تمدن دچار تنزل می‌گردد (M: 168 and 363-5; R: I. 339-42 and II: 276-85).

کاهش درآمد منجر به کاهش درآمدهای مالیاتی دولت می‌گردد و دولت دچار کسری بودجه می‌شود. دولت‌ها تمایل دارند که مالیات بیشتر و بیشتری را بر مردم تحمیل کرده و نیز سعی دارند تا کنترل زیادی را بر تمامی منابع مالی و قدرت به دست آورند. انگیزه کسب و کار در بین کشاورزان و بازرگانان (که بیشتر مالیات را پرداخت می‌کنند) کاهش می‌یابد. بنابراین با کاهش درآمد، درآمدهای مالیاتی دولت نیز کاهش می‌یابد. دولت در این شرایط قادر به تأمین هزینه‌های توسعه و رفاه نیست و در چنین وضعیتی، سلسله حکمرانان منقرض می‌شود (M: 168 and 82-279; R: I. 339-42 and II. 89-92).

تحلیل ابن خلدون را می‌توان به شکل رابطه تابعی زیر نشان داد:

$$G = f(S, N, W, J) \text{ و } g$$

این معادله پویایی مدل ابن خلدون را نشان نمی‌دهد اما منعکس‌کننده خصوصیت چند رشته‌ای بودن آن و در برگیرنده تمامی عوامل مهمی است که توسط وی بحث شده است. در این معادله (G) یا مقامات سیاسی به‌عنوان متغیر وابسته نشان داده شده است زیرا دلواپسی اصلی علمی ابن خلدون در این کتاب تبیین ظهور و افول سلسله فرمانروایان، دولت‌ها و یا تمدن‌ها بوده است. بر طبق ایده ابن خلدون قوت و ضعف سلسله حاکمان به قوت و ضعف مقامات سیاسی درون حاکمیت بستگی دارد. استمرار حاکمیت مقامات سیاسی (G) در نهایت به رفاه مردم (N) بستگی دارد و دولت (G) باید فضای مناسب برای تحقق توسعه (g) و عدالت (J) را از طریق اجرای شریعت (S) تأمین و تضمین کند. در صورتی که مقامات سیاسی (G) فاسد و بی‌کفایت بوده و در برابر مردم مسئول و پاسخگو نباشند، آن‌ها قادر به ایفای کامل وظایفشان نیستند. در نتیجه منابع موجود به‌طور کارآمد استفاده نخواهند شد و خدمات مورد نیاز برای تسهیل و تسریع توسعه در دسترس نخواهد بود و فرآیند توسعه و رفاه جامعه آسیب خواهد دید. با آسیب فرآیند توسعه (g)، منابع مورد نیاز جامعه و دولت برای مواجهه با چالش‌های پیش رو و نیز تحقق اهداف اجتماعی - اقتصادی جامعه از بین خواهد رفت.

۶-۲ - نقش مکانیسم عامل

در حالی که رابطه علی و معلولی طبیعی قابل نقض نیست، رابطه دایره‌وار و علت و معلولی به هم وابسته جوامع بشری در تئوری ابن خلدون نیز این چنین است. این موضوع در نمودار به‌وسیله فلش و نقطه نشان داده شده است. هر یک از متغیرهای مستقل این معادله، به‌ویژه متغیر توسعه (g)، (که موضوع اصلی این مقاله است) را می‌توان به‌عنوان متغیر وابسته فرض و دیگر متغیرها را متغیر مستقل در نظر گرفت. معنای این سخن آن است که الزاماً مکانیسم عامل برای پسرقت و انحطاط جوامع در همه جوامع همانند و یکسان نیست. مکانیسم عامل در جوامع اسلامی (که برای ابن خلدون دارای اهمیت بوده) عجز و بی‌کفایتی حکمرانان (G) است که متأسفانه تا حال حاضر نیز در بیشتر کشورهای مسلمان تداوم دارد (که در بخش دوم مقاله این امر را ملاحظه خواهید نمود) و منجر به استفاده نابجا از منابع عمومی گشته و در مسیر تحقق عدالت، توسعه و رفاه

عمومی قرار نگرفته است.

بنابراین درحالی که تمامی این عوامل نقش مهمی در فرآیند توسعه و یا عقب مانده گی یک جامعه بازی می کنند اما نقش مکانیسم عامل نقشی تعیین کننده است. احتمال دارد مکانیسم عامل در سایر جوامع یکی دیگر از تغییرهای مدل ابن خلدون باشد. برای مثال ممکن است در جامعه دیگر این عامل، فروپاشی نهاد خانواده باشد که در عصر ابن خلدون به عنوان یک مشکل مطرح نبوده، در نتیجه ابن خلدون آن را در تحلیلش عنوان نکرده است. چه بسا بتوان فروپاشی بنیان خانواده را به عنوان بخش داخلی متغیر (N) در نظر گرفت که در عصر حاضر نمود فراوانی در دنیای غرب دارد هر چند که تمام جوامع در درجات مختلف به نوعی با این مشکل روبرویند. اگر این فروپاشی بدون کنترل پیش رود در ابتدا منجر به عدم تربیت و پرورش صحیح کودکان گشته و در نهایت نیز باعث کاهش کیفیت انسانها (N) (که زیربنای هر تمدنند) می شود. در این صورت برای یک جامعه تداوم تفوق و برتری نظامی، تکنولوژیکی، علمی و اقتصادی میسر نخواهد بود. همچنین مکانیسم عامل به دلیل وجود سیستم اقتصادی معیوبی که مبتنی بر نهادها و ارزشهای (S) بی ثمری است (همانند اتحاد جماهیر شوروی سابق) می تواند عامل تضعیف اقتصادی باشد. نبود عدالت، فقدان امکانات آموزشی و بهداشتی و عدم دسترسی به سرمایه نیز از جمله عوامل این مکانیسم هستند که منجر به عملکرد ناکارآمد منابع انسانی (N) گشته و توسعه را کند می کنند و وضع بیشتر کشورهای در حال توسعه و دنیای اسلام به عنوان بخش جدایی ناپذیر این قسم کشورها این گونه است.

بنابراین ابن خلدون مرتکب این خطا نگشته که تحلیل خود را از پیشرفت و عقب مانده گی جوامع صرفاً به عوامل اقتصادی محدود کند بلکه او از یک نگرش پویا و چند رشته ای بهره جسته تا نشان دهد که چگونه ارتباط و به هم پیوستگی عوامل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و جمعیتی منجر به پیشرفت و یا پسرفت جوامع می شوند. این همان عاملی است که توضیح می دهد، چرا برخی از کشورها سریع تر از سایرین رشد می کنند یا چرا پیشرفت برخی از آن ها پایدارتر است و یا چه موقع مردم طعم واقعی رفاه را احساس می کنند. خوشبختانه متخصصان اقتصاد توسعه، به تدریج نقش اکثر این عوامل و نیز ارتباط متقابل آن ها را از طریق علیت دایره وار وارد تحلیل های خود کرده اند.

با این حال هنوز مفهوم مکانیسم عامل به طور کامل کاربرد ندارد. بدون توجه به این مفهوم حتی

تأکید بر حقوق مالکیت توسط افرادی همانند نورث و توماس North and Thomas, (1973) برای توضیح پیشرفت دنیای غرب متمر ثمر نیست. حقوق مالکیت در اکثر جوامع به‌ویژه جوامع اسلامی به دلیل تأکید اسلام بر آن محترم بوده است. با این حال تنها برخی از کشورها پیشرفت کرده‌اند. زیرا حقوق مالکیت همانند دیگر نهادها آن زمان اهمیت پیدا می‌کند که مردم ملزم به رعایت آن باشند. حال چه عاملی منجر به رعایت حقوق مالکیت و الزام به رعایت این حقوق در دنیای غرب شده است؟ احتمال دارد که این عامل ظهور دموکراسی در جهان غرب بوده که باعث پاسخگویی مقامات سیاسی شده است. ظهور دموکراسی منجر به ایجاد نهادهایی شد که حقوق مالکیت از مهم‌ترین آن‌ها بود. بنابراین در این جوامع مسئولیت-پذیری و پاسخگویی مقامات سیاسی که خود منبعث از دموکراسی است به‌عنوان مکانیسم عامل برای اجرای حقوق مالکیت و عدالت عمل کرده و منجر به توسعه شده است. نورث و توماس تا حدی متوجه این نکته بوده‌اند که آن را بیان نموده‌اند. نوآوری، صرفه‌جویی ناشی از مقیاس، آموزش، انباشت سرمایه و غیره علل رشد نیستند؛ بلکه این عوامل خود رشد هستند (p3, 1973). با استفاده از همین منطق می‌توان گفت که الزام به رعایت حقوق مالکیت معلول توسعه است و نه علت آن. از احترام به حقوق مالکیت در اصول و ارزش‌هایی دین مسیح تکریم شده است اما الزامی برای رعایت آن وجود ندارد. اگر دموکراسی نبود الزامی به اجرای حقوق مالکیت نبود.

هم‌چنین ابن خلدون مرتکب خطای اقتصاددانان نئو کلاسیک نشده است که تنها به تحلیل‌های ایستای کوتاه‌مدت توجه داشته باشد و سایر عوامل را ثابت در نظر بگیرد و حال آنکه تغییرات در تمام این عوامل در جوامع بشری از طریق واکنش زنجیره‌ای رخ می‌دهد. هرچند ممکن است این تغییرات به حدی کوچک باشند که غیر محسوس باشند، با این حال تأثیر این تغییرات بر متغیرهای اقتصادی در طول زمان بسیار چشمگیر است و نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. بنابراین هرچند اقتصاددانان فرض ثبات سایر شرایط (ceteris paribus) را برای راحتی و تسهیل تحلیل انتخاب می‌کنند اما ما نیازمندیم تا همانند ابن خلدون هم‌زمان از تحلیل‌های پویای بین رشته‌ای استفاده کنیم. زیرا این گونه تحلیل‌ها به تدوین سیاست‌های مناسب اجتماعی - اقتصادی کمک می‌کند و عملکرد بلندمدت همه‌جانبه اقتصاد را بهبود بخشیده و رفاه مردم را افزایش می‌دهد. اقتصاد نئو کلاسیک قادر به انجام این کار نیست زیرا همان‌گونه که نورث به‌حق بیان کرده: «چگونه اقتصاددانی می‌تواند سیاست‌هایی را برای توسعه اقتصاد تجویز کند و حال آنکه خود از

چگونگی توسعه اقتصادها ناآگاه است؟» بنابراین او اقتصاد نو کلاسیک را به عنوان یک ابزار نامناسب برای تحلیل و تعیین سیاست‌هایی که منجر به توسعه می‌شوند قلمداد می‌کند. 1994, p. (North, 359). از آنجائی که ابن خلدون برای تعیین دلایل پیشرفت و یا پسرفت جوامع مدل عالی ارائه نموده، این بیان تون بی (Toynbee) در مورد او کاملاً بجاست که: «هم وسعت و هم عمق دیدگاه و نیز قدرت فکری قوی ابن خلدون در کتاب مقدمه و کتاب تاریخ جهان، تئوری از تاریخ را شکل داده که بدون شک در نوع خود یکی از بزرگ‌ترین تحقیقاتی است که در ذهن یک فرد در گستره زمان و مکان می‌توانست خلق شود» (Toynbee, 1935, vo 13, pp. 321, 322).

با تغییر برخی از تعاریف و محتوای تغییرهای مدل ابن خلدون (با توجه به تغییر در چارچوب تحلیلی و محیطی) این تحلیل در زمان کنونی نیز می‌تواند بسیار مفید باشد. برای مثال نیازی نیست که (N) را به عنوان یک متغیر کلی یکپارچه در نظر بگیریم بلکه آن را می‌توانیم جمع اجزا مختلف از قبیل مردان و زنان، دانشمندان، قدرت حاکم و مردم عامی و خانواده‌ها، گروه‌های اجتماعی و اقتصادی و جامعه به عنوان کل در نظر بگیریم. ابن خلدون برخی از این عوامل و نه تمامشان را لحاظ کرده است. علاوه بر این در عصر کنونی نقش زنان در جامعه بسیار بیشتر از دوران ابن خلدون است و بدون تشریک‌مساعی خانواده‌ها، دولت و جامعه، بهره‌برداری از استعدادهای نهفته زنان ممکن نیست. حتی بدون در نظر گرفتن نقش دولت در برنامه‌ریزی مرکزی و ملی کردن، در عصر کنونی نقش دولت‌ها بسیار بزرگ‌تر از گذشته شده و ضروری است تا دولت به نحو مؤثرتری به عدالت (j) و توسعه پردازد. علاوه بر لزوم در نظر گرفتن (W) در مدل توسعه، همچنین لازم است که تمام متغیرهای اقتصادی همانند پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، انباشت سرمایه و فناوری (که اقتصاددانان توسعه به آن‌ها توجه دارند) را در مدل لحاظ شود، البته ابن خلدون این متغیرها را به صورت غیرمستقیم بیان کرده است.

۳- قسمت دوم: تطبیق مدل ابن خلدون با کشورهای اسلامی

۱- ۳ سهم اسلام

اولین سؤالی که در هنگام تطبیق مدل ابن خلدون با عصر حاضر دنیای اسلام با آن مواجهیم این است که کدام یک از متغیرهای موجود در این مدل (G, S, N, W, j, g) عامل اصلی سقوط

مسلمانان شد و هنوز نیز سبب تداوم عملکرد نامطلوب بیشتر این کشورهاست. تا آنجائی که به اسلام (S) مربوط است اسلام خود قربانی بوده است نه مکانیسم عامل. شماری از دانشمندان غربی از جمله توی نسی (Toynbee, 1935)، هیتی (Hitti, 1958)، هود کسکون (Hodgson, 1977)، باک (Baeck, 1994) و لوئیس (Lewis, 1995) بیان کرده‌اند که اسلام نقش مثبتی را در توسعه جوامع اسلامی در گذشته ایفا کرده است. تنها عامل اسلام است که به ما توضیح می‌دهد و به این سؤال پاسخ می‌دهد که چگونه یک جامعه بدوی بیابان‌نشین که مشخصه‌های بارزش کشتار متقابل، جنگ و نزاع، کمبود منابع و وضعیت اقلیمی نامساعد بود و به سختی شرایط لازم برای رشد را دارا بود قادر شد تا علیرغم تمام نابرابری‌ها به سرعت توسعه یابد و در مقابل دو امپراتوری فوق‌العاده قوی (چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ مادی) یعنی روم شرقی و ساسانی قاطعانه ایستادگی کند. تمدن اسلامی در قرن ۷ شروع به پیشرفت کرد و حال آنکه بنا به گفته نورث و توماس، اروپایی غربی حتی در قرن نوزدهم «اصولاً یک بیابان پهناور بود» (1973, p. 28). اگر عامل این پیشرفت و شکوفایی اسلام نبود توی نسی هرگز این مطلب را در گفته‌های خود بیان نمی‌کرد که: «در طی ۶ قرن به‌طور شگفت‌انگیزی نیروهای معنوی نهفته دنیای اسلام (که به‌واسطه خود اسلام متحول شده بود) انتشار یافت و اسلام از آن طریق رسالتش را متجلی نمود» (1957, vol. 2. p. 30)

هنر اسلام فعال‌سازی تمام عوامل توسعه‌ای در یک مسیر مشخص بود. اسلام به تعالی مادی و اخلاقی انسان‌ها (N) که زیربنای اصلی پیشرفت و یا انحطاط جوامع را تشکیل می‌دهند کمک کرد. اسلام به زندگی انسان‌ها معنا و مفهومی تازه داد و نگرش آن‌ها را نسبت به زندگی تغییر داد. اسلام نهادهای مناسب توسعه یا ارزش‌های اخلاقی (S) را فراهم ساخت و محیط مناسبی را برای رعایت این اصول خلق کرد به طوری که در اثر آن، نهادهای آن جوامع دستخوش تغییر و تحول گشتند. اسلام سیستم سیاسی اخلاق محوری را بنا نمود که خلیفه توسط مردم انتخاب می‌شد و مطابق با تصمیمات شورا حکومت می‌کرد و در پیشگاه مردم پاسخگو بود. در نتیجه چارچوبی را بنا کرد (که در حال حاضر آن را «حکمرانی خوب» می‌نامیم) تا عدالت، شأن، برابری، عزت نفس و سهم همه از توسعه به‌ویژه فقرا و محرومان (G) تأمین شود. اسلام اصل تساوی افراد در مقابل قانون را بنیان نهاد و حرمت نفس، عزت نفس و احترام به حقوق و دارایی‌ها افراد را تضمین نمود. اسلام به کشاورزان، صنعتگران و بازرگانان مقام بالاتر و شایسته‌تری را، در

مقایسه با آنچه آنان در دیدگاه زرتشتی‌ها و یا سپس در سنن رایج مسیحیت دارا بودند، اعطا نمود.

اسلام نفوذ عدالت و امنیت زندگی و دارایی، انگیزه برای درستکاری، سخت‌کوشی، انباشت سرمایه، کارآفرینی و پیشرفت تکنولوژی را تقویت نمود. این عوامل بازار مشترک وسیعی را ایجاد کردند که در آن تحرک کالا، سرمایه و نیروی کار، آزاد و نرخ تعرفه‌ها در آن پایین بود و حال آنکه قبلاً این مناطق، به واسطه نزاع‌های قبیله‌ای، جنگ‌های مستمر بین دو امپراتور روم شرقی و ساسانیان، دزدان سرراهی کاروان‌ها و مالیات‌های کمرشکن رو به تباهی نهاده بودند. نتیجه اینکه جهشی اساسی در تولیدات محصولات کشاورزی و صنعتی و نیز تجارت در دوردست‌ها رخ داد.^۱

«این دوران عصر ممتازی برای اسلام بود که تمدن غنی و جدید آن که زاده پیوند بسیاری از نژادها و سنن بود به بلوغ و تکامل رسید» (Lewis, 1960, p.20). شرایط لازم نهادی برای توسعه که نورث و توماس (1973, pp.2-3) و نورث (1990, pp.3-10) بر آن‌ها تکیه کرده‌اند، در این دوره پدیدار شدند. اشتدملر (Schatzmler) به این نکته اذعان کرده و گفته: «تمام عواملی که اروپا به واسطه آن‌ها موفق به توسعه شد بسیار پیش‌تر برای جوامع اسلامی مهیا بوده است» (1994, p.405).

بر اثر این عوامل، پیشرفت اقتصادی همه‌جانبه‌ای رخ داد (g) که کشاورزی، صنعت و تجارت را در برمی‌گرفت. این پیشرفت منجر به افزایش چشم‌گیری در درآمد تمام مردم (N) و دولت (G) شد.

حمایت عمومی فراوانی از آموزش و تحقیق صورت می‌گرفت. این حمایت هم منجر به ارتقاء و بهبودی مهارت‌های فردی و تکنولوژیکی و پیشرفت فکری شد و هم محیط مناسب و مطبوعی را برای آنچه هیتی (Hitti) آن را «جنبش فکری عظیم» (momentous intellectuall) می‌نامد فراهم نمود که در این فضا تمام دانشمندان از همه عرصه‌های علمی و اعتقادی بدون تبعیض مشارکت داشتند (Hitti, 1995, p.360; saunders, 1960, p.24).

۱- برای مطالعه بیشتر برخی از این جهش‌های اساسی به مطالعات واستون (Watson, 1981, 1983) و سارتون (Sarton, 1927) مراجعه نمایید.

lewis, 1960, p. 20. این جنبش فکری تمدن اسلام را قادر ساخت تا در اکثر عرصه‌های علمی و تکنولوژیکی برای حدود ۴ قرن، از اواسط قرن هشتم تا اواسط قرن ۱۲ به برتری دست یابد و آن را حفظ کند. حتی پس از آنکه اسلام این برتری و تفوق خود را در این زمینه‌ها از دست داد لاقلاً برای ۲ قرن پس از آن نیز سهم شایانش در عرصه علمی تداوم داشت (see Sarton, 1927, particularly vol. 1 and Book 1 of vol. 2).

وضعیت زنان (N) نیز بیش از پیش بهبود یافت. قرآن برای آن‌ها حقوقی را برابر با حقوق مردان تعیین نمود (بقره، ۲۲۸) و مردان را امر نمود تا وظایفشان را در قبال آنان مهربانانه انجام دهند (بقره، ۲۳۷). جای تعجب ندارد که عمر خلیفه دوم به روشنی و صراحت بیان کرده که: در دوران جاهلیت ما ارزشی برای زنان قایل نبودیم، اما پس از ظهور اسلام، وقتی که خداوند توجهش را به آن‌ها معطوف کرد ما فهمیدیم که در قبال آن‌ها نیز حقوقی داریم (Al-Bukhari, 1987, vol. 7, 281:735). در عصر پیامبر (ص) آن‌ها نقش مهمی را در تمام فعالیت‌ها من جمله جنگ ایفاء می‌کردند (Abu Shuqqah, 1990, vol. 3, pp 132 – 233; see also Roded, 1994, p. 35). در حالی که در غرب برای آنان تا عصر مدرن حقوق مالکیت برابری اعطاء نشده بود (Lewis, 1995, p. 72).

این نکته به خوبی در نوشته‌های شرح حال زندگانی اصحاب پیامبر بیان شده است؛ حدود ۱۲۰۰ زن جزو صحابه پیامبر (ص) بوده‌اند که این افراد تقریباً ۱۵٪-۱۰٪ کل صحابه آن حضرت است (Roded, 1994, p. 19). روث رودد (Ruth Roded) مدرس دانشگاه عبرانی اورشلیم پس از مطالعه شرح حال هزاران زن در بیش از ۴۰ کتاب سرگذشت از قرن ۹ می‌گوید، سندی وجود ندارد که این دیدگاه را تأیید کند که زنان مسلمان در عصر اسلام منزوی، محدود و در حاشیه بوده‌اند (Roded, 1994, pp. viii and ix). او در تحقیقات خود در زمینه وقف در دولت عثمانی در شهر حلب با تعجب به این نتیجه رسیده که بنیان‌گذار ۴۱٪ وقف‌ها زنان بوده‌اند که این مقدار اندکی متفاوت از مقدار وقف مردان است (Roded, 1994, p. vii). همچنین در آن دوره زنان به‌عنوان کشاورز، صنعتگر، تاجر و ملاک عمل می‌کردند (Faroghi, 1994, pp. 599 and 605) و محاکم قضایی در حمایت از حقوق زنان بر طبق شریعت فعال بوده‌اند (Schatzmiller, 1994, p. 362).

۲-۳- مکانیسم عامل تضعیف مسلمانان

اگر اسلام از طریق تغییر جهت مؤثر تمام عوامل موجود در مدل ابن خلدون، نقش کاتالیزوری را در پیشرفت مسلمانان در قرون آغازین فعالیتش داشته است، پس این سؤال مطرح است که چه عاملی باعث افول تمدن اسلامی در قرون بعدی شد؟ همان‌گونه که در اوایل مقاله بیان شد طبق دیدگاه ابن خلدون عدم مشروعیت سیاسی، مکانیسم عامل افول مسلمانان بوده که از دوره معاویه، خلیفه پنجم مسلمانان شروع شده است. او در سال ۶۷۹ با تعیین پسرش یزید به جانشینی خلافت را وراثتی کرد. این عمل نقض آشکار تعالیم اسلامی در ارتباط با حکمرانی بود. دموکراسی نه تنها هماهنگ با تعالیم اسلامی است بلکه بخشی از ارزش‌های اخلاقی الزام‌آور آن است (Al-Qur'an, 3:159 and 42:38).

در حالی که ارزش‌های اخلاقی در اسلام جاویدان و مطلق هستند اما این اصول در جامعه مردم‌سالار غیردینی و سکولار نسبی هستند. با این حال هرچند به لحاظ نظری ممکن است که در جامعه مردم‌سالار سکولار دستورات اخلاقی نقض و یا به آن‌ها بی‌توجهی شود اما این نقض یا بی‌توجهی در حالت عادی رخ نمی‌دهد. اگر انحرافی وجود دارد به معنای تغییر در ارزش‌های جامعه است که این تغییر یک‌باره رخ نداده بلکه به‌طور تدریجی در طی دوره زمانی بلندمدت اتفاق است. تأیید قانونی قمار، شرب خمر، هم‌جنس‌گرایی، هم‌جنس‌بازی زنان، روسپیگری و زندگی مشترک زنان و مردان مجرد در برخی از جوامع مردم‌سالار غیردینی می‌تواند مثال‌هایی از این نوع تغییر ارزش‌ها باشد. این‌گونه امور در دموکراسی اسلامی تا جایی که دولت مدعی اسلامی بودن است غیرقانونی است. با وراثتی شدن خلافت، به تدریج تعالیم اسلامی در مورد زمامدار در نهادهای سیاسی دنیای اسلام رنگ باخت. با این وجود، مقامات سیاسی (G) بلافاصله پس از نسخ خلافت، به استبداد رو نیاوردند. از آنجا که شریعت (S) همواره منبع الهام بخشی برای مردم (N) بود، دولت‌ها مجبور بودند که قانون، نظم و عدالت اجتماعی را تأمین کنند. سیستم قضایی به‌طور کارآمد و به‌درستی عمل می‌کرد، امنیت زندگانی و مالکیت آن‌ها تأمین بود، قوانین رفتاری عموماً رعایت می‌شد، الزامات اجتماعی و قراردادی به‌طور مستمر به انجام می‌رسید.

متأسفانه دولت‌ها در گذر زمان به تدریج مستبدتر شدند. روند حکومت در جامعه به سمت خودکامگی روزافزون و محض فرمانروا و عمالش بود (Lewis, 1995, p.44). پاسخگویی

حاکمان و طبقه ممتاز سیاسی، برابری در برابر قانون و آزادی بیان به تدریج تضعیف گردیده همه نقض آشکار شریعت بودند. به رغم آنکه حکام دائماً دم از اسلام می‌زدند اما بیت‌المال مسلمین برای خوش گذرانی دربار سلطنتی صرف می‌شد و مالیات‌ها فراتر از توان و تحمل مردم افزایش می‌یافت.^۱ در این شرایط عدالت (j) و توسعه (g) به بدترین وجه قربانی شدند. پیوند بین ملت (N) و دولت (G)، که در گذشته وجود داشت، سست گردید. مردم رنج می‌بردند و انگیزه‌شان برای کار، تولید و ابداع کاهش یافته بود. وضعیت زنان نیز وخیم‌تر گردید. اکنون مردم بی‌سواد، منزوی و عموماً محروم از حقوقی بودند که اسلام به آن‌ها اعطا کرده بود. جامعه‌ای که نیمی از جمعیتش به حاشیه رانده شده و نتواند نقش بالقوه خود را مطابق با استعدادشان انجام دهند از رشد اقتصادی باز خواهد ماند. پس هاگسن (Hodgson) درست می‌گوید که «تمدن اسلامی مادامی که حیات داشته، به هیچ‌وجه تجلی کاملی از دین اسلام نبوده است» (Hodgson, 1977, vol. 1, p. 71).

عدم اجرای ارزش‌های اسلامی در عرصه‌های سیاسی، به منشأ تنازع بین حکمرانان و صوفی‌ها و علما تبدیل شده بود. دلسوزترین آن‌ها که غالباً صریح‌اللهجه‌ترین آن‌ها نیز بودند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. در نتیجه آن‌ها از دربار شاه رانده شدند و در خانقاه و یا مدارس مذهبی گوشه عزلت گزیدند. این عمل تأثیر نامطلوب وسیعی بر جامعه اسلامی نهاد. ارتباط علما و صوفی‌ها با وقایع در حال تغییر محیط قطع شد و بنابراین فقه اسلامی نتوانست با نیازهای زمان خود توسعه یابد. فقه اسلامی تقریباً راکد و ایستا گشت. این عامل اسلام را از پویایی که در قرون آغازین اسلام متجلی شده بود، بی‌بهره ساخت. همچنین قطع ارتباط علما با حاکمیت، حاکمان را از موانعی که قبلاً در برابر خود کامگی‌شان بود، بی‌بهره ساخت. انسان‌های چاپلوسی که به هیچ‌وجه برای پیشرفت جامعه مؤثر نبودند اطراف فرمانروایان را احاطه کردند و تمام مزایا را بایبان مطالبی که حکام مایل به شنیدنش بودند به چنگ آوردند.

۱- پس از تغییر خلافت به قدرت سلطنتی یا پادشاهی در کل فصل (M:202-08, R:I. 414-28)، ابن خلدون نتیجه گرفته است که: شما ملاحظه می‌کنید که چگونه شکل دولت از حاکم به پادشاهی تغییر یافته است. باین حال در ابتدا مفهوم خلیفه که نیازمند رعایت تعالیم مذهبی و تبعیت از مسیر درستی و صداقت بود تداوم داشت.... پس از آن مشخصه بارز خلیفه از بین رفت و تنها نامی از آن باقی ماند. شکل حکومت پادشاهی محض و ساده شد. خودکامگی به بالاترین حد خود رسید و قدرت برای برآورد منافع شخصی پادشاه از طریق ارضا خود رأیانه تمایلات و خواسته‌های شخصی به کار رفت (M:208, R:I.427).

سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌شود این است که چرا علما و صوفی‌ها به جای گوشه‌نشینی در خانقاه‌ها و مدارس دینی، به اصلاح سیاسی و حاکمیت حقوق بشر (آن‌گونه که در نظام ارزش‌های اسلامی تقدیس شده) همت نگماشتند. در جواب باید گفت البته آن‌ها تلاش نمودند. قیام‌ها و جنبش‌هایی در دنیای اسلام رخ داده اولین آن‌ها را نوه پیامبر (ص) علیه یزید انجام داد. تمام این قیام‌ها به نحو ظالمانه‌ای سرکوب شدند. دلیل سرکوب نیز محلی بودن و محدود بودن قیام‌ها بود. نبود وسایل ارتباط جمعی و حمل نقل در آن عصر، سازمان‌دهی قیام‌های گسترده را ممکن نمی‌ساخت.

با از بین رفتن شیوه آرام انتخاب حکام از طریق اجماع جامعه اسلامی، انتخاب فرمانروا عموماً با تباری دربار، جنگ و کشتار متقابل و کودتای نظامی صورت می‌پذیرفت که این امور منابع مالی مسلمانان را به هدر داده و انرژی‌های خلاق آن‌ها را تضعیف می‌کرد و منجر به تضعیف کلی مسلمانان می‌گشت. انتقال قدرت حتی در میان تعداد محدودی از افراد یک خانواده غالباً بدون خونریزی نبود و نیروی نظامی نقش زیادی را در اینجا به جایی ایفا می‌کرد. جنگ برای به چنگ آوردن تاج و تخت همواره منجر به گسترش ناامنی می‌شد و تجارت و تولید را (به‌ویژه زمانی که مالیات‌های نیز مشکل حاد جامعه باشد) تحت الشعاع قرار می‌داد. حرمت زندگی خصوصی افراد، انجام تعهدات و احترام به مالکیت اشخاص که اسلام آن‌ها را تضمین نموده بود نقض گردید.

هر زمان که حاکمان دوراندیش و صادقی بر مسند امور بودند روند پُرسرفتِ جامعه تا حدودی متوقف می‌شد. هر چند آن‌ها نیز منتخب مردم نبودند اما با اتخاذ سیاست‌های درست، باعث پیشرفت سریع کشورهای اسلامی می‌شدند. البته در تمام دوره‌هایی که به تناوب حرکت جامعه اسلامی (به دلیل تغییر حاکمان) تغییر جهت داد، تنها آهنگ پُرسرفتش کندتر شد. آن‌ها نتوانستند روند رو به افول بلندمدت را تغییر دهند. برکناری حاکمان فاسد و بی‌کفایت مسلط بر امور، به آسانی (آن‌گونه که در محیط‌های دموکراتیک مرسوم است) ممکن نبود.

ویروس فساد سیاسی به تدریج تمام ابعاد جامعه و اقتصاد (S, N, W, J, g) را از طریق علیت دایره‌وار فراگرفت. نهضت پیشرفتی که در جهان اسلام به واسطه دین اسلام به راه افتاده بود از بین رفت به طوری که دنیای اسلام دیگر قدرت مقابله با شوک‌های خارجی را نداشت.

از این رو جوامع اسلامی نتوانستند از مستعمره شدنشان توسط کشورهای اروپایی جلوگیری کنند. پس کریمر (Kramer) همانند ابن خلدون بجا به این نکته اشاره کرده است که: «دلیل افول

مسلمانان را باید به‌طور اساسی در درون جامعه (دولت و ملت) جستجو کرد». (p. 197, Kramer et al. 1993,

۳-۳ - آیا اسلام مانعی برای رشد است؟

محققینی قائل‌اند، هرچند اسلام در گذشته باعث پیشرفت گشته اما اکنون جوامع اسلامی به دلیل وجود برخی نهادهای دینی (که در ابتدا برای خدمت به اهداف اقتصادی خوبی بنا شدند و اکنون تأثیرات ناخواسته منفی بر توسعه دارند و به‌عنوان موانع توسعه اقتصادی شناخته می‌شوند) فقیر و عقب‌مانده‌اند (Kuran, 2004, pp. 71-72)؛ اما نولند (Noland) در مطالعه اخیر چاپ‌نشده‌اش نتیجه گرفته که «این نکته به‌طور کلی در تحلیل‌های اقتصادسنجی چه در سطح کشورها و چه در درون کشورها تأیید نشده است» و «به نظر نمی‌رسد دیدگاه برخی مبنی بر اینکه اسلام مخل رشد یا مانع توسعه بوده، درست باشد، اگر هم اسلام نقشی داشته باشد عکس مطلب صحیح است» (pp.26-27).

باین حال ۳ نهاد اسلامی را که بر اساس ادعای کوران (Kuran) مخل رشد اقتصادند را بررسی می‌کنیم. این ۳ نهاد عبارت‌اند از:

۱ - سیستم ارث‌بری برابر در اسلام، که اجازه نمی‌دهد تا حق ارشدی و نخست‌زاده‌گی در جوامع مسلمان ریشه دواند.

۲ - فقدان مفاهیم تعهد محدود (limited liability)^۱ و پاس‌خگویی قضایی یا قانونی در اسلام.

۳- نهاد اسلامی وقف (Kuran, 2004, pp. 71-72).

کوران گفته که دو اصل اول مانع انباشت سرمایه و شکل‌گیری شرکت‌های سهامی می‌شوند که هر دو آن‌ها برای تسریع در روند توسعه ضروریند. همچنین بیان شده که نهاد وقف موجب بلوکه شدن منابع فراوان در طرح‌هایی است که این طرحها در طی زمان خاصیت خود را از دست می‌دهند (Kuran, 2004).

۱- تعهد محدود وضعیتی است که در آن مدیر یک شرکت قانوناً، تنها عهده‌دار دیون شرکت به مقدار ارزش اسمی سهام متعلق به افراد است.

۴-۳- فقدان حق ارشدی

شکی نیست که اسلام طرفدار سیستم ارث بری برابانه است و در آن مطلقاً هیچ فضایی برای سیستم وراثت حق ارشدی وجود ندارد. البته کوران این ایده را که حق ارشدی باعث توسعه شرکت‌های بزرگ در غرب شده را به اثبات نرسانده است. حق ارشدی اساساً نیازهای فنودالیسم را تأمین کرده و موجب استمرار تیول در بین فرزندان زیاد رعیت‌ها یا مستأجرین می‌شد و باعث می‌شد که تنها یک شخص مسئول فراهم نمودن خدمات نظامی و سایر موارد مورد نیاز برای ارباب بوده باشد (Rheinstein and Glendon, 1994, p.641). سیستم فنودالی ارباب را قادر می‌ساخت که با اعمال فشار اقتصادی بیشتر منافع و رانت‌ها را به چنگ آورد زیرا کارگران کشاورز انگیزه اقتصادی برای کار جدی و مؤثر برای اربابان نداشتند. این امر ظرفیت اقتصادی کشاورزی را برای پیشرفت محدود می‌کرد (Brenner, 1987, pp.309 and 311). بنا- براین فنودالیسم در سال ۱۵۰۰ در اروپای غربی از بین رفت و در حالی که کاپیتالیسم به شکل کنونی‌اش هنوز متولد نشده بود و انقلاب صنعتی دو قرن و نیم بعد از آن رخ داد (North and Thomas, 1973, p. 102).

مرگ فنودالیسم، سیستم حق ارشدی را جز در میان برخی از خانواده‌های متداول تضعیف کرد. در آمریکا این سیستم در دوره انقلاب آمریکا از بین رفت و در اروپا نیز این سیستم در طی انقلاب فرانسه از هم پاشید. اصول ناپلئونی به شدت مراقب بود تا این سیستم دوباره احیا نشود (Rheinstein and Glendon, 1994, p642). اگر سیستم حق ارشدی سیستمی کارآمد و مؤثر بود در اروپا و آمریکا منقرض نمی‌شد.

آغاز توسعه اقتصادی در اروپا تا حد زیادی به تغییر شکل روابط مالکیت فنودالی به سمت مالکیت کاپیتالیستی مربوط بوده است (Hilton, 1969; Brenner, 1987, p. 133; Dobb, 1946). بنابراین محققانی را نمی‌توان یافت که حق ارشدی را در میان علل انقلاب صنعتی ذکر کرده باشد. دلایلی که بر روی آن‌ها تأکید می‌شود شامل اعمال حقوق مالکیت توسط دولت‌های دموکراتیک و گسترش وسیع آموزش، تحقیق و تکنولوژی است که برای پیشرفت مقرر گردیده بود (Checkland, 1987; North, 1990, pp.130-140; see). ای توی نبی عمومی تاریخدان بزرگ ای جی توی نبی (A.J. Toynbee) تأکید فراوان بر اختراعاتی دارد که تکنولوژی لازم برای تحول در کشاورزی، تولیدات صنعتی و حمل‌ونقل را

فراهم آوردند (Toynbee, 1961) در بخش کشاورزی شخم‌زنی مکانیزه باعث ادغام مزارع کوچک و ایجاد مزارع بزرگ‌تر گردید و کشاورزی در زمین‌های نامرغوب را ممکن ساخت. در بخش صنعت، اختراع کارخانه‌های ریسندگی، ماشین بخار و کارخانه‌های نساجی تأسیس کارخانه‌های بزرگ را تسهیل نمودند. در بخش حمل‌ونقل، ظهور راه‌آهن در سال ۱۸۳۰ منجر به توسعه چشمگیر بازارها و نیز تجارت گردید (Toynbee, 1961, pp. 58-66). طبقه جدید کارفرمایان سرمایه‌دار مال و ثروت فراوانی را به دست آوردند (Toynbee, 1961, p. 65). این دارایی‌ها به همراه تکنولوژی (و نه حق ارشدی) باعث ایجاد شرکت‌های بزرگ اقتصادی گردیدند و در نتیجه ایجاد نگاه‌های اقتصادی ضرورت یافت.

به‌رحال اگر هم به فرض حق ارشدی در توسعه اروپا و آمریکا نقش داشته است، دلیلی نیست که فرض کنیم این عامل برای توسعه همه کشورها لازم است. در توسعه و پیشرفت ژاپن و بیرهای شرق آسیا سیستم حق ارشدی هیچ نقشی نداشته است. حکمرانی خوب، اصلاحات اراضی، برابری اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی از جمله عواملی هستند که نقش مهمی در توسعه آن‌ها داشته‌اند (see Chapra, 1992, pp... 173-181) در بین این عوامل، اصلاحات اراضی نیز جزو عوامل مؤثر بر توسعه این کشورها بوده که این عامل در تعارض با حق ارشدی است. اصلاحات اراضی در ژاپن متوسط مایملک زمین خانوارها را به حدود ۲/۵ جریب (هر جریب ۴/۴۷ مترمربع است) قابل کشت تقلیل داد (Jansen, 1973-1974). (p. 88) حتی در سال ۱۹۸۵ متوسط اندازه زمین کشاورزی به ۱/۲ جریب رسید و فقط ۴٪ از کشاورزان در زمین‌هایی که بیش از ۳ هکتار (۴/۱۷ جریب) وسعت داشت مشغول فعالیت بودند (Australian Bureau of Agricultural Economics, 1988). به عقیده ساجز (Sachs) «اصلاحات اراضی در این کشورها گسترده‌ترین شکل اصلاح اراضی در تاریخ معاصر بوده است» (1987, p. 301). این اصلاحات شالوده قدرت فئودال‌ها را نابود کرد و در عمل اجاره‌داری زمین کشاورزی را (که قبل از اصلاحات رایج و گسترده بود) برچید و تأثیر فراوانی بر تفاوت‌های درآمدی و مالی در حال کاهش داشت. با افزایش درآمد بیشتر کشاورزان خرده‌پا و وجود اصول فرهنگی زندگانی بی‌آلایش، نرخ پس‌انداز در جامع افزایش یافت. افزایش نرخ پس‌انداز، منجر به کاهش نرخ تورم و نرخ سود گردید و این امور منجر به توسعه روستاها و شهرها گشت بدون آنکه بی‌جهت منابع پولی و اعتباری در اقتصاد تزیق شود و یا استقراض

خارجی صورت گیرد (for details, see Chapra, 1992, pp. 173–181).

۵-۳- نهاد قضایی و تعهد محدود

این بیان کوران قطعاً صحیح است که برای سرمایه‌گذاری در مقیاس وسیع وجود نهاد حقوقی با تعهد محدود از سوی سهامداران لازم است. بنیان هر دوی این مفاهیم در مباحثات کلاسیکی فقه اسلامی وجود دارد. شبیه‌ترین نهاد در اسلام به نهاد قانونی دارای شخصیت حقوقی، بیت‌المال، مایملک مساجد و وقف است (Al-Khafif, 1962, pp. 22–27; Udovitch, 1970, pp. 235–239; Abdullah, n.d. p. 99). حتی مفهوم تعهد محدود در مضاربه (که نوعی از شرکت‌های تجاری است) وجود دارد (Usmani, 1985, pp. 255–256; Chapra, 1985, pp. 221–228; 1998, pp. 221–228)؛ و بدون هیچ دشواری به شرکت‌ها در عصر کنونی قابل‌تعمیم است (Abdullah, n.d. p. 239). این نگرش غیرواقعی است که فکر کنیم تمام عوامل مورد نیاز برای توسعه باید در قرآن یا سنت (احادیث پیامبر) تصریح شده باشد. یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین اصول فقه اسلامی آن است که هر آنچه در اسلام به صورت صریح تحریم نگاشته، مباح است. نظر به اینکه امور بسیار اندکی به‌طور معین در اسلام تحریم شده‌اند در نتیجه پتانسیل فراوانی برای تکامل تدریجی نهادهای ضروری برای ایجاد توسعه وجود دارد. این تحول و تکامل در جوامع اسلامی رخ داده همان‌گونه که خود کوران اذعان نموده و گفته: ویژگی‌های متمایز اقتصادی تمدن کلاسیک اسلامی در طی ۳ قرن بعد به تدریج شکل گرفت (2004, p. 72). چنین تکاملی و تحولی برحسب نیازهای زمان اتفاق افتاد. این موضوع مطابق با فرآیند تحول طبیعی توسعه نهادها در جوامع بشری بود. جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که تمام نهادهای مورد نیازش برای پیشرفت در آینده، در مراحل نخستین توسعه شکل گرفته باشد. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا ضرورتی برای ایجاد شرکت‌های دارای شخصیت حقوقی متحد در اوایل ایجاد جامعه اسلامی به وجود نیامد.

پاسخ به این سؤال را نباید در تعالیم اسلامی جستجو کرد بلکه جواب آن را باید در عدم مشروعیت سیاسی حکامی جستجو کرد که به‌رغم تأکید فراوان فرمان‌ها اسلامی بر احترام به حقوق مالکیت، به آن عمل نکردند. نورث بجا بیان کرده که ناامنی در حقوق مالکیت منجر به گسترش فناوری‌هایی می‌شود که از سرمایه ثابت اندکی بهره می‌برند و به قراردادهای بلندمدت

نیاز ندارند. کارخانه‌ها نوعاً کوچک خواهند بود (North, 1990, p. 65). این مسئله‌ای است که در جوامع اسلامی رخ داده است. در صورت تأمین حقوق مالکیت، حرکت شتابان توسعه که در جوامع اسلامی از قرن ۸ شروع و تا قرن ۱۴ ادامه داشت، تداوم می‌یافت و ضرورت می‌یافت که بنگاه‌های کوچک اقتصادی با سازمان‌های بزرگ‌تر تجاری جایگزین شوند.

نباید تصور کنیم که دلیل عدم توسعه این گونه شرکت‌های تجاری، پول کلان مورد نیاز برای تأسیس آن‌ها بود، زیرا همان‌طور که قبلاً بیان شد بذر آن در فقه اسلامی وجود داشت. در قرن بیستم که در دنیای اسلام توسعه و پیشرفت بار دیگر شروع شد لزوم تأسیس شرکت‌های بزرگ مطرح شد و حقوق‌دانان مشکلی در قبول شکل مشارکتی سازمان‌های تجاری نداشتند. اگر اسلام مخالف آن بود، نباید چنین اتفاق آرا بالایی در پذیرش آن وجود داشت. لعل (Lal) به‌درستی بیان کرده است که: نهادهای اسلامی مانع و مخل رشد اقتصادی در جوامع اسلامی نبودند بلکه عامل عدم پیشرفت، عملکرد نامناسب سوسیالیست دولتی و تسلط شدید دولت بر امور اقتصادی و اجتماعی بود و زمانی که این عوامل در بخش‌های اسلامی جنوب شرق آسیا مرتفع شدند آن کشورها رشد فزاینده اقتصادی را تجربه کردند (1998, p. 66).

حتی در قرون وسطی در انگلیس اولین شرکت‌های سهامی اتحادیه‌ها، کلیساها و مؤسسات خیریه بودند (Hessen, 1987, p. 675). این مشابه با آن چیزی است که در اسلام رخ داد. البته این شرکت‌ها در انگلیس تنها زمانی طلایه‌دار بنگاه‌های اقتصادی به شکل کنونی گشتند که خصوصی شدند و این خصوصی‌سازی مدت‌ها بعد از زوال فئودالیسم و تضعیف حق ارشدی در اواخر قرن ۱۷ رخ داد (Hessen, 1987, p. 678). با این حال این خصوصی‌سازی بعد از قرن نوزدهم و پس از برقراری اصل تعهد محدود در آمریکا و انگلیس به وجود آمد (Oesterle, 1994, pp. 590-591).

انقلاب علمی کشاورزی که در اوایل اسلام رخ داد، به دلیل برخی از عوامل، به تحول صنعتی تبدیل نشد. از مهم‌ترین این عوامل می‌توان به عدم مشروعیت سیاسی اشاره کرد. حقوق مالکیت متزلزل که منشأش همان عدم مشروعیت سیاسی بود، باعث شد که مردم برای جلوگیری از مالیات‌ستانی ناروا و مصادره مال و اموالشان، دارایی و ثروت خود را مخفی کنند. بنگاه‌های اقتصادی کوچک ماندند، در چنین فضایی توسعه شرکت‌های تجاری بزرگ مقدور نبود. اگر فضای جامعه این گونه ناسالم نبود (در فقدان حق ارشدی) مردم تحریک می‌شدند که با تجمع و

انباشت سرمایه به صورت سهم شرکت‌های تجاری بزرگ‌تر و مناسب‌تر را شکل دهند.

۶-۳- وقف

با بررسی نهاد وقف متوجه می‌شویم که این نهاد در آغازین روزهای حیات دین اسلام (مدت‌ها قبل از آنکه در دنیای غرب ایجاد شود) بسط و گسترش یافت و کمک شایانی به پیشرفت جوامع اسلامی نمود. همان‌گونه که خود کوران اذعان کرده است، وقف مجموعه زیادی از خدمات اجتماعی را ارائه می‌کرد (Kuran, 2004, p. 754). این خدمات شامل آموزش، بهداشت، آزمایشگاه‌های علمی، ساخت و مرمت مساجد، نوانخانه‌ها، خانه‌های دانشجویان، معلمان و مسافران، پل‌ها، فئات‌ها، جاده‌ها و بیمارستان‌ها بود (see, for example, Makdisi, 1981, pp. 35-74; Hodgson, 1977, vol. 2, p. 124; Kahf, 2004; Ahmed, 2004). این پیشرفت‌ها زمانی روی دادند که نهاد وقف به‌طور صحیح و شایسته نظارت و سرپرستی می‌شد (Inalcik, 1970, p. 307)؛ اما با از بین رفتن کنترل و نظارت مؤثر بر اموال وقفی، این اموال در نتیجه فساد، گم شدن سندهای وقفی، عدم صیانت و سوءاستفاده و غضب (Ahmed, 2004, pp. 42-44) از حیض انتفاع خارج شدند (همان‌گونه که کوران نیز بیان کرده است). سیستم مالیاتی نیز عامل مهمی در جلوگیری از گسترش سیستم وقف بود. اسلام را نمی‌توان مقصر آنچه رخ داد دانست. به‌رحال نهاد وقف بار دیگر در جهان اسلام به‌واسطه به رسمیت شناختن حقوق مالکیت و ابتکار عمل مستقل نو به‌اضافه حمایت، کنترل و نظارت دولت در حال تبدیل شدن به نیروی محرکی عظیمی برای پیشرفت و توسعه است (Ahmed, 2004, pp. 42-44) امیدواریم که وقف همانند گذشته نقش تعیین‌کننده‌ای را در توسعه زیرساخت‌های اجتماعی و فیزیکی از طریق نوع‌دوستی مردمی ایفا کند.

خلاصه و نتیجه این تحلیل کلی آن است که اسلام منجر به فقر نسبی و توسعه‌نیافتگی جوامع اسلامی نشده است. بلکه دلیل اصلی توسعه‌نیافتگی جوامع اسلامی، نقض حقوق مالکیت و کاهش حمایت رسمی از آموزش، تحقیق و توسعه تکنولوژی است و حال آنکه این عوامل را دولت‌های دموکراتیک در جوامع غربی بمانند قرون آغازین تمدن اسلامی برای پیشرفت فراهم نموده بودند. این همان عاملی است که در غرب گسترش بنگاه‌های اقتصادی و تجاری در مقیاس بزرگ و نیاز به ایجاد شرکت‌های تجاری را مسیر کرد. در جوامع اسلامی فشاری بر حاکمان نامشروعی که در برابر مردم پاسخگو نبودند، وارد نمی‌شد تا به حقوق مالکیت احترام گذاشته و

منافع مردم را تأمین کنند. بنابراین توسعه و پیشرفت آسیب دید. هیچ محققى با این ایده کوران موافق نیست که «این قبیل دولت‌های مستبد دست کم تا قرن ۱۹ و در مواردی تا همین اواخر، همه تابع قوانین اسلامی بودند» (Kuran, 2004, p. 83).

۴- وضعیت کنونی

۴-۱ - فقدان دموکراسی

از گفته ابن خلدون ۶۰۰ سال سپری شده است. سرفت همه‌جانبه مسلمانان در مقایسه با عمده کشورهای صنعتی به‌طور مداوم استمرار داشته است هرچند این سرفت پدیده همانند هم نبوده و برخی از کشورهای اسلامی عملکرد بهتری از سایرین داشته‌اند. دلیل اصلی این انحطاط فراگیر، فساد و عدم مشروعیت سیاسی است (که مکانیسم عامل این تضعیف بوده) که تا به امروز در بیشتر کشورهای اسلامی استمرار دارد. جهان اسلام که در حال حاضر بسیار وسیع‌تر و متنوع‌تر از عصر ابن خلدون است تاکنون نتوانسته شیوه‌ای را برای انتقال منظم زمام قدرت به متعهدترین و لایق‌ترین افراد در دید مردم آن‌گونه که مطابق فرمان‌ها قرآن (۴۹:۱۳) است، ایجاد کند. جامعه‌ای که در آن استفاده کارآمد و مؤثری از منابع عمومی بر اساس شریعت صورت می‌گیرد و نقد سیاست‌های دولت آزاد و بدون ترس است. در سال ۲۰۰۲ تنها ۱۳ کشور اسلامی (حدود ۲۳٪ از ۵۷ عضو کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی (OIC)) دارای دموکراسی بوده‌اند.^۱ حال آنکه ۴۴ کشور و یا ۷۷٪ آن‌ها دارای دموکراسی نیستند از این ۴۴ کشور، ۳۱ کشور دارای شبه دموکراسی، ۵ کشور سلطنت مطلقه و در ۳ کشور دیکتاتوری برقرار است و ۵ کشور در حال گذر و انتقال به دموکراسی‌اند (این آمار مبتنی بر اطلاعات شاخص سایت، www.Electionworld.org است).

البته، حتی کشورهای مسلمانی که دارای دموکراسی‌اند آن را به شکل صوری و ظاهری دارا هستند. در این کشورها انتخابات برگزار می‌شود و ساختار دموکراتیک امکان استقلال و جابه‌

۱ - شاخص انتخابات جهان (Index of Election World) دموکراسی را این‌گونه تعریف می‌کند: کشوری دارای دموکراسی است که ساختارهای دموکراتیک جابه‌جایی قدرت را ممکن می‌سازند. شبه دموکراسی (دموکراسی کاذب) حالتی است که کشوری دارای ساختارهای دموکراتیک است اما امکان واقعی جابه‌جایی قدرت وجود ندارد.

جایی قدرت را فراهم می‌کند. با این حال افراد مقتدر ذینفع به‌طور متوالی در انتخابات برنده می‌شوند. افراد فقیر و محروم از مزایای اقتصادی در بیشتر موارد آن‌گونه که دلخواهشان است قادر به رأی دادن نیستند و در سلسله مراتب قدرت نمایندگی اندکی دارند (see Besley and Burgess, 2003, p. 17). بنابراین دموکراسی به شکل واقعی و حقیقی مؤثر نیست. در دنیای غرب فرآیند مبتنی بر دموکراسی اثربخش، مسیر طولانی را برای تأمین حکمرانی خوب و استفاده مؤثر از منابع عمومی طی کرده است اما به دلیل آنکه در جهان اسلام سیستمی برای پاسخگویی حاکمان و حکمرانی خوب وجود ندارد (که این دو زاییده دموکراسی است) از این فرآیند عقب مانده است.^۱

۲-۴ - عملکرد اقتصادی ضعیف

فقدان دموکراسی منجر به زیان‌های متعددی شده است. یکی از این زیان‌ها نبود آزادی مطبوعات است. فقط در ۴ کشور اسلامی^۲ آزادی مطبوعات وجود دارد و در ۱۴ کشور تا حدودی آزادی مطبوعات است و در ۳۹ کشور دیگر اصلاً آزادی مطبوعات وجود ندارد (این آمار مبتنی بر آماری است که در سایت "Freedom of the Press 2004", www.freedomhouse.org).^۳ فقدان فضای انتقاد از دولت در اخبار رسانه‌ها و یا سایر

۱ - نوشته‌های فراوانی در مورد تأثیرات مثبت دموکراسی بر حکمرانی خوب بر توسعه موجود است (see, for example, Mulligan et al., 2004; Kaufmann and Kraay, 2002; Hall and Jones, 1999; Kaufmann et al., 1999). کمتر مؤلفی گفته است که دموکراسی به‌ویژه در کشورهای کمتر توسعه‌یافته مانع رشد اقتصادی است زیرا دولت‌های دموکرات قادر به اجرای قوی سیاست‌های لازم برای تسریع توسعه نیستند (Sirowy and Inkles, 1990; Johnson, 1964; MacIntyre, 1996). این طرز فکر در دوران شکوفایی اتحاد شوروی و رشد و جهش روبه‌جلو چین اهمیت یافت اما به نظر می‌رسد که اکنون طرفداران اندکی دارد.

۲ - در تمام این مقاله اصطلاح کشورهای مسلمان اشاره به ۵۷ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) دارد که نظیر سازمان ملل در خصوص کشورهای مسلمان است.

۳ - تعریف آزادی کامل مطبوعات، آزادی جزئی مطبوعات و فقدان آزادی مطبوعات، بر اساس فضای مسلط بر قوانین عمومی آن کشور (۳۰-۴۰ امتیاز)، فضای سیاسی (۴۰-۴۰ امتیاز) و فضای اقتصادی (۳۰-۳۰ امتیاز) و تأثیرگذاری آن‌ها بر مطبوعات به دست می‌آیند. هرچه محدودیت‌ها بیشتر باشد تعداد امتیازهای منفی که به یک کشور داده می‌شود بیشتر است. نمره نهایی یک کشور مبتنی بر این سه ملاک است. نمره ۳۰-۴۰ کشور را در جایگاه گروه کشورهای دارای آزادی مطبوعات قرار می‌دهد اخذ نمره ۳۱-۶۰ یعنی اینکه کشور جزو گروه کشورهای دارای آزادی جزئی مطبوعات است و امتیاز ۱۰۰-۶۱ یعنی اینکه آن کشور

عرصه‌ها همانند مجلس منجر به حکمرانی ضعیف، عدم شفافیت و سیاست‌های نادرست می‌شود. همچنین در نبود این فضا به فساد، سوءاستفاده از بیت‌المال در جهت منافع شخصی صاحبان قدرت و ثروت گسترش می‌یابد. مطالعات تجربی این اتفاق آرا را در ایات اقتصادی شکل داده که فساد و حکمرانی ضعیف تأثیرات منفی فراوانی بر توسعه دارند (Kaufmann et al. 1999; Knack and Keefer, 1995; Mauro, 1995, برای سال ۲۰۰۲ شاخص مشاهدات فساد (Corruption Perceptions Index) به‌وسیله سازمان شفافیت بین‌المللی که مقرش در برلین است تهیه شده است که شامل ۱۳۳ کشور هست که از عدد ۱۰ (سالم‌ترین کشور) به صفر (فاسدترین کشور) مرتب و طبقه‌بندی می‌شود.^۱ در این شاخص نمره ۵ نمایانگر آن است که یک کشور خاص در خط مرز فساد قرار دارد ([www.transparency international corruption perception index](http://www.transparencyinternational.com/cpi)) فقط ۵ کشور مسلمان بالای این خط مرزی قرار دارند و امتیازشان در دامنه ۵/۲ تا ۶/۳ قرار دارد. ۲۷ کشور در زیر این خط واقع می‌شوند. آماری برای سایر کشورها موجود نیست. البته احتمالاً کشورهایی که برایشان آماری در دسترس نیست نیز در زیر خط مرزی این شاخص قرار دارند. این برخلاف تعالیم قرآن است که به‌طور مؤکد تحصیل نامشروع ثروت و اخذ رشوه را حرام نموده است (2:188 and 4:29).

فساد و نبود آزادی بیان، حاکمیت را دچار انحراف می‌کند، در چنین فضایی احتمال مجازات صاحبان قدرت اندک است. در جامعه‌ای که مجرمان مجازات نشوند، فساد رواج می‌یابد تا حدی که سیستم به خاطر عملکرد مکانیسم‌های خود تقویتی و مسیر وابستگی از فعالیت صحیح بازمی‌ماند. در این صورت ریشه کن کردن شر و فساد دشوار است. اگر صرفاً ضعفا مجازات شوند نارضایتی عمومی افزایش و اعتماد متقابل دولت (G) و مردم (N) کاهش می‌یابد. نارضایتی و تفرقه منجر به تزلزل اجتماعی و سیاسی می‌گردد که این تزلزل از جمله عوامل اصلی آسیب‌پذیری توسعه اقتصادی محسوب می‌شود.

دارای آزادی مطبوعات نیست.

۱ - سازمان شفافیت بین‌المللی فساد را این‌گونه تعریف می‌کند «سوءاستفاده از مناصب دولتی برای منافع شخصی، و پیش‌بینی میزان فساد که به نظر می‌رسد در میان مقامات دولتی و سیاست‌مداران وجود دارد».

در نتیجه فساد، حجم زیادی از منابع مالی محدود این کشورها صرف ساخت بناها و تأمین مالی کالاهای تجملاتی و خوش گذرانی و ولخرجی سرداران حاکم می‌شود و دولت‌ها از تخصیص کارآمد منابع عمومی به آموزش، بهداشت، ایجاد زیربناها و تدارک خدمات عمومی موردنیاز برای تسریع توسعه بازمی‌مانند. فساد هزینه معاملات بخش خصوصی را بالا می‌برد، سرمایه‌ها خارج می‌شوند سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. این امور بر رشد تأثیر منفی دارند، همان‌گونه که عملکرد نامطلوب بیشتر کشورهای اسلامی مؤید آن است. علیرغم آنکه کل جمعیت ۵۷ کشور مسلمان ۱۳۳۱ میلیون نفر هست (که این رقم حدود ۲۱٪ کل جمعیت جهان یعنی ۶۱۹۹ میلیون نفر است)^۱ اما کل GNP تعدیل‌شده با PPP این کشورها فقط ۳۹۹۳ میلیارد دلار و به عبارت دیگر تنها ۸/۲٪ از کل ۴۸۴۶۲ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی (GNP) جهانی تعدیل‌شده با قدرت خرید برابر (PPP)^۲ است (World Bank, 2004, p. 253). تنها ۴ کشور اسلامی که آن‌ها نیز از قضا جزو کشورهای صادرکننده نفت هستند در زمره کشورهای دارای درآمد بالا (HIC)^۳ هستند و صرفاً ۶ کشور در رده کشورهای دارای درآمد متوسط به بالا (UMC)^۴ قرار دارند. ۱۸ کشور در گروه کشورهای دارای درآمد پایین‌تر از حد متوسط (LMC)^۵ قرار می‌گیرند و ۲۹ کشور نیز گروه کشورهای دارای درآمد پایین (LIC)^۶ هستند (World Bank, 2004, p. 251).

آموزش از همان ظهور اسلام اهمیت فراوانی داشت و یکی از دلایل اصلی پیشرفت تمدن اسلامی به شمار می‌رفت، در بودجه دولت‌ها بدان توجه شایسته و بایسته‌ای نشد. در نتیجه متوسط نرخ بی‌سوادی بزرگ‌سالان در کشورهای اسلامی در سال ۲۰۰۲، ۳۲٪ است (۲۰۰۵، p. 13, Islamic Development Bank, این درصد بی‌سوادی به این معناست که حدود ۴۲۶

۱ - مسلمانانی در کشورهای غیر اسلامی و غیرمسلمانانی در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند. بنابراین این تعداد بیانگر تمام جمعیت مسلمانان در سرتاسر جهان نیست. کل جمعیت مسلمان جهان رقمی مابین ۱/۳ تا ۱/۸ میلیارد نفر برآورد می‌شود.

۲- Purchasing Power Parity

۳- High Income Category

۴- Upper Middle Income Category

۵- Low Middle Income Category

۶- Low Income Category

میلیون نفر در جوامع اسلامی بی سوادند و قادر به عرضه کامل توان بالقوه‌شان در فرآیند توسعه نیستند. در حالی که تمامی این کشورها روی هم رفته دارای ۶۰۰ دانشگاه‌اند کشور آمریکا به تنهایی دارای ۱۹۷۵ دانشگاه هست که این تعداد ۳ برابر تعداد دانشگاه‌های کشورهای اسلامی است و حال آنکه جمعیت آمریکا یک چهارم جمعیت این کشورهاست ([www.universities world wide](http://www.universities.worldwide)). در جهان غرب دموکراسی، آموزش و توسعه همدیگر را تقویت کردند. آموزش به توسعه کمک کرد و توسعه باعث افزایش تقاضا برای آموزش شد که تأمین مالی آن توسط دولت ممکن بود زیرا دولت از آموزش به دلیل افزایش درآمدهایش حمایت می‌کرد. آموزش و توسعه به همراه هم دموکراسی را تقویت کردند.

۳-۴- شاخص توسعه انسانی

عجیب نیست که تنها ۵ کشور اسلامی در شاخص توسعه انسانی (HDI)^۱ برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP)^۲ رتبه بالایی دارند. در حالی که ۳۱ و ۲۱ کشور دیگر به ترتیب دارای رتبه متوسط و پایینی هستند (UNDP, 2003, pp. 237-240). البته اشکال شاخص HDI این است که تنها از جمع سه متغیر امید به زندگی در بدو تولد، سواد و تولید ناخالص داخلی سرانه تعدیل شده با قدرت خرید برابر ایجاد می‌شود. بنابراین این شاخص منعکس کننده چارچوب محدودی از توسعه اقتصادی است و قادر به شناسایی نقش تعیین کننده عوامل مهمی همانند نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در فرآیند توسعه نیست، نهادهایی که ابن خلدون در مدلش بر آنها تأکید دارد و در حال حاضر اقتصاددانان علم توسعه با تأخیر به اهمیت نقش آنها پی برده است.

از این رو ایجاد شاخص جامع تر ضروری است. در این شاخص جدید می‌توان شماری از متغیرهای دیگر از جمله عدالت، انسجام خانواده‌ها، نظم اجتماعی، آرامش ذهنی، پاداش سخت کوشی و شایستگی، کاهش جرم و ناهنجاری‌ها و تنش را اضافه نمود. همچنین دموکراسی، آزادی بیان، توزیع برابر ثروت و درآمد و سیستم قضایی کارآمد و امین نیز مهم است. البته

۱- Human Development Index

۲- United Nation's Development Program

ممکن است آمار درباره تمامی این متغیرها در دسترس نباشد با این حال تا حد ممکن، ایجاد یک شاخص جامع وسیع برای جمع‌آوری اطلاعاتی که در حال حاضر موجود نیست اهمیت دارد. احتمال دارد کشورهای مسلمانی که در شاخص موجود HDI دارای رتبه بالایی نبودند در این شاخص جامع رتبه بالاتری را به دست آورند. دلیل اصلی برای این پسرفت در مدل ابن خلدون، عدم مشروعیت سیاسی است که به تدریج تمام نهادهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی این کشورها را در طی چندین قرن اخیر از طریق عملکرد علی و معلولی دایره‌وار تضعیف کرده و در حال حاضر شناخت علت را از معلول مشکل نموده است. بنابراین اصلاحات جامعی نیاز داریم. توجه صرف به متغیرهای اقتصادی و یا حتی متغیرهای سیاسی برای تسریع توسعه اقتصادی در کشورهای مسلمان کافی نیست.

۵ - ضرورت و لزوم اصلاح

سؤال این است که: از کجا باید شروع کرد؟ درحالی که باید تمام عوامل اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه را در نظر گرفت، باید بیشترین تأکید، معطوف به اصلاح انسان‌ها باشد که عامل اصلی پیشرفت و یا تضعیف تمام تمدن‌هایند و محور تحلیل ابن خلدون هستند. این ایده مطابق با تعالیم اسلامی و سازگار با نگرش ادیان اصلی و عمده جهان است. انسان‌ها در صورتی قادرند در بهبود و ارتقا توسعه جامعه‌شان ایفای نقش کنند که از تربیت، شخصیت، توان و نگرش فکری صحیح برخوردار باشند.

بنابراین ضروری است که انسان‌ها را به شخصیت‌های قابل‌تری تبدیل کنیم. باید تمام توجه به افزایش آگاهی و تعالی اجتماعی - اقتصادی انسان‌های جامعه اختصاص یابد. افزایش دانش و درآمد صرف کافی نیست. باید وضعیت اخلاقی افراد جامعه ارتقا یابد که این بحث عموماً در اقتصاد نئوکلاسیک مغفول است درحالی که توجه به آن کاملاً ضروری است. همان‌گونه که لائوسون (Lawson) به آن اشاره دارد: «هیچ قانون و فرمان سیاسی یا اقتصادی نمی‌تواند در طولانی‌مدت استمرار یابد مگر آنکه زیربنایش اخلاق بوده باشد» (1995, p. 35). ارتقا وضعیت اخلاقی جامعه باعث تغییر روحیه صداقت، شرافت و وجدان کاری (که برای ارتقا توسعه نیاز است) در جامعه می‌شود. هرچند بهبود وضعیت اخلاقی جامعه بدون توجه همزمان به فقر و حفظ شأن، مساوات و عزت‌نفس برای تک‌تک افراد جامعه مشکل است. تمام این مسائل

به هم وابسته‌اند و بهبود پایدار یک عامل بدون بهبود شاخص دیگر ممکن نیست.

۱- ۵- ضرورت اصلاحات سیاسی

اگر سیستم سیاسی حامی و پشتیبان اصلاحات باشد، اصلاح و تعالی اجتماعی - اقتصادی انسان‌ها نسبتاً آسان است. عدم مشروعیت سیاسی که در عصر حاضر در دنیا اسلام متداول است یک مانع و عامل اصلی سقوط جوامع اسلامی است. اصلاح سیاسی به همراه آزادی بیان، سیستم قضایی مناسب و پاسخگویی مقامات حاکم یکی از نیازهای مبرم بیشتر کشورهای اسلامی است. این اصلاحات با اندک زمانی تأخیر، فساد و مدیریت ناصحیح را کاهش می‌دهد و منجر به کاربرد مؤثر بیت‌المال در جهت آموزش، بهداشت و نیز توسعه روستاها و شهرها گشته و از این طریق منجر به تعالی اجتماعی - اقتصادی می‌شود. همچنین این تغییرات سیاسی، منجر به اصلاحات اراضی می‌شود و بدین طریق هم کشاورزان سهم عادلانه خود را از تولیدات موجود به دست می‌آورند و هم منابع مورد نیاز برای آموزش مورد نیاز، به‌اضافه بذل اصلاح‌شده، وسایل کشاورزی و کود شیمیایی مناسب جهت افزایش تولید آینده را فراهم می‌کنند.

در این صورت مسلمانان قادر به تولید محصولات کشاورزی مازادی خواهند بود که برای سرمایه‌گذاری در جهت توسعه فنآوری، صنعتی و زیربنای مورد نیاز است (مازاد تولیدی که دنیای اسلام آن را در قرن‌های اولیه ظهورش تولید می‌کرد و ژاپن، کره جنوبی و تایوان در سده اخیر تولید کردند). اصلاح اراضی که در این کشورها توسط مقامات اشغالگر شروع شد شالوده قدرت فتودال‌ها را از بین برد (see Chapra, 1993, pp. 175-77).

البته سؤال بسیار مهم چگونگی شروع و انجام اصلاحات سیاسی در کشورهایی است که در آن‌ها فساد کاملاً تثبیت شده است و دولت‌ها تمام روش‌های سرکوب را برای جلوگیری از هر نوع کوششی برای اصلاح سیاسی انجام می‌دهند. مبارزه نباید مسلحانه بوده باشد. در گذشته مبارزه مسلحانه به ندرت در کشورهای اسلامی موفق بوده و در زمان حال حاضر نیز احتمال موفقیت آن بسیار اندک است چون اکنون دولت‌ها ادوات پیشرفته‌تری برای سرکوب و شکنجه و تضعیف مبارزان در اختیار دارند. هر تلاشی برای سرنگونی دولت‌های حاکم با توسل به زور و خشونت زیان‌های فراوانی برای معاش و زندگانی و اموال و دارایی‌های مردم دارد. توسل به زور و خشونت جامعه را بی‌ثبات کرده و پیشرفت و اصلاحات را کند و مشکلات موجود را تشدید

می‌کند. در این حالت رنج و محنت انسان‌های فقیر و مستضعف تحمل‌ناپذیر خواهد بود.

۲-۵- آیا تلاش آرام و صلح‌جویانه مؤثر است؟

بهترین تاکتیک برای اصلاح سیاسی تلاش آرام و بدون خشونت است هرچند شاید این شیوه زمان‌بر باشد. این نوع تلاش سؤالاتی را ایجاد می‌کند. یکی از سؤالات این است که آیا امیدی به موفقیت در مبارزه آرام وجود دارد. وجود مؤلفه‌هایی در جامعه الهام‌بخش اعتماد و اطمینان برای تأثیر اصلاحات در آتیه است. در عصر حاضر فضای بین‌المللی بر ضد دولت‌های نامشروع است و این نوع دولت‌ها به تدریج سقوط می‌کنند.^۱

همچنین فضای جهانی بر ضد فساد و پول‌شویی است و در نتیجه اختفا ثروت‌های مشکوک الحصول مشکل است، علاوه بر آن فشار داخلی، نهضتی را برای شکل‌گیری دموکراسی در تمام کشورهای مسلمان به وجود آورده است.

گسترش آموزش و آگاهی مردم و بهبود تدریجی وضعیت اقتصادی فقرا، ساختار موجود قدرت را، که منجر به افزایش فقر و بی‌سوادی و ناآگاهی توده‌ها شده، تضعیف می‌کند.

تشکیل دولت‌های دموکراتیک (ولو در آغاز فئودال‌ها در آن حاکم شوند) در طی زمان ساختار قدرت موجود را به دلیل قدرت انتخاب رأی‌دهندگان تضعیف می‌کند. فشار بر دولت‌های منتخب برای عمل به وعده‌هاشان، فساد و مخارج نظامی^۲ را کاهش می‌دهد و بیشتر منابع را به سمت‌وسوی آموزش، بهداشت و توسعه سوق می‌دهد و همچنین موجب آغاز اصلاحات اراضی

۱- در سال ۱۹۷۴ تنها ۳۹ کشور و یا یک کشور از هر چهار کشور موجود در جهان دموکراتیک بودند. امروزه ۱۱۵ کشور (یا اندکی بیشتر از ۲ کشور از هر ۳) برای انتخاب رهبران خود انتخابات آزاد برگزار می‌کردند. (منبع ارقام سال ۱۹۷۴ از گزارش بانک جهانی سال ۱۹۹۱ صفحه ۱۱۱ است، اما آمار اخیر از آمار ۱۴ ژانویه ۲۰۰۴ سایت WWW.Electionworld.org است).

۲- هزینه نظامی در جهان از ۱/۲ تریلیون دلار در سال ۱۹۸۵ به ۸۰۹ میلیارد در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته است، البته در سال ۲۰۰۳ بار دیگر به ۹۵۰ میلیارد دلار افزایش یافت. این افزایش تأسف‌برانگیز به دلیل حمله آمریکا به عراق است. البته این افزایش تداوم نخواهد یافت زیرا انتقادات عمومی گسترده‌ای از این حمله به خاطر نادرست بودن فرضیات سیاست حمله بازدارنده به عراق و نیز کسری بودجه ایجاد شده وجود دارد www.globalissues.org/geopolitics/armstrade/spending.asp#world (World Military Spending, 2004, 16 June 2004, military spending).

می‌گردد. در نتیجه بهبود شرایط اجتماعی - اقتصادی فقرای کشاورز (که تا اندازه‌ای به دلیل کار در خارج و ارسال پول رخ داده است)، خواست‌های فراوان و روشن طبقه متوسط افزایش می‌یابد و آن‌ها بر اساس اصول دموکراسی برای احقاق حقشان تلاش و مبارزه می‌کنند. جهانی‌شدن نیز عامل کنترل دولت‌های مستبد است. فقدان آزادی بیان در داخل با فراگیر شدن انتقاد در رسانه‌های خبری بین‌المللی جبران شده است. نشر اخبار از طریق رادیو، ماهواره، فاکس و اینترنت، تلاش دولت‌های سرکوبگر برای سانسور انتقادهای داخلی و منع گسترش اخبار در بین مردم در درون کشورهای دارای خفقان را بی‌اثر کرده است. هرچند شاید دولت‌ها در داخل کشورشان پاسخگویی عملکردشان نباشند اما آن‌ها باید به دلیل فساد و نقض حقوق بشر در سطح بین‌المللی جوابگو باشند. البته این مقدار کافی نیست اما همین حد نیز می‌تواند تأثیرات مفیدی را بر جریان حوادث آینده بر جا گذارد.

ثمربخشی دموکراسی در این کشورها کار آسانی نیست. دلیل عدم کارآمدی دموکراسی نیز نگرش سرسختانه طبقه حاکم کنونی است که احتمالاً از تمام ابزارهای موجود برای برنده شدن در انتخابات استفاده می‌کنند، روششان به آسانی قابل تغییر نیست. احتمال دارد که از روش‌هایی برای اجتناب از پاسخگویی واقعی استفاده کنند، در نتیجه تفاوت فراوانی میان رفتار حاکمان دیکتاتور و منتخبان مردم در مراحل نخستین وجود ندارد. تفاوت واقعی به تدریج و با کوشش برای جلب حمایت بین‌المللی جهت نظارت بر انتخابات، مطبوعات آزاد و اصلاح قوانین نادرست موجود قضایی و سیاسی، حاصل می‌شود. یکی از مهم‌ترین این اصلاحات، اصلاح ساختار فرآیند انتخابات است که باید این ساختار از تأثیرپذیری پول، قدرت و تقلب در انتخاب حاکمان سیاسی مصون باشد و یا تأثیر این عوامل به حداقل ممکن برسد. هزینه‌های سنگین مبارزات انتخاباتی به نفع کاندیداهای پولدار و قدرتمند و به ضرر کاندیدهای شایسته طبقه متوسط است. این نوع هزینه‌ها زمینه‌ساز فساد است زیرا پس از انتخابات، کاندیداهای پیروز سعی در جبران هزینه مخارج انتخابات دارند و منافع را برای سرمایه‌داران و حامیان مالی تبلیغات خود ایجاد می‌کنند. چنین اصلاحاتی با مخالفت‌هایی مواجه می‌شود و به ثمر نشستن آن زمان‌بر است. مقامات سیاسی فاسد و بی‌کفایت، بی‌عدالتی را تشدید کرده و مردم را فقیر می‌کنند و توسعه را به تأخیر می‌اندازند.

سیستم زمین‌داری و اجاره‌داری موردی نیز از موانع بزرگ دموکراسی است زیرا از علل اصلی

نابرابری و پسرفت و از جمله مشکلات عدیده اقتصادی، اجتماعی سیاسی است. بهره‌کشی از کشاورزان آن‌ها را حتی ناتوان از تغذیه خود و خانواده‌شان می‌کند و مانع تولید مازادی می‌شود که برای سرمایه‌گذاری در بذر اصلاح‌شده، کود شیمیایی، ابزار کشاورزی و تأسیس صنایع کوچک در مناطق روستایی و شهری برای افزایش تولید و درآمد مورد نیاز است. این بهره‌کشی منش اخلاقی آن‌ها را تضعیف کرده و آن‌ها را وادار به دروغ‌گویی و تقلب می‌کند. این سوءاستفاده به غرور و انگیزه سخت‌کوشی‌شان لطمه می‌زند. به دلیل بهره‌وری و تولید پایین، توان آن‌ها برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بیش‌ازپیش کاهش می‌یابد. این بهره‌کشی آن‌ها را از آموزش و تعلیمی که برای افزایش بهره‌وری و موقعیت اقتصادی نیاز است، محروم می‌کند. کشاورزان که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد نمی‌توانند آزادانه رأی داده و نمایندگان سیاسی موردنظرشان را انتخاب کنند. فئودال‌ها می‌توانند بر نیروی مسلح و بروکراسی دولتی و نیز قوه قضائیه و پلیس از طریق بستگان و آشنایانشان تأثیر بگذارند زیرا آن‌ها موقعیت‌های مهمی در این نهادها دارند و از توان، نفوذ و امکانات مالی‌شان برای سرکوب تمام مخالفین استفاده می‌کنند، در نتیجه تمام این مشکلات، تشکیلات دولت ابزاری برای برآورد منافع شخصی‌شان می‌گردد. فقر کشاورزان منجر به افزایش پس‌انداز توسط فئودال‌ها نمی‌شود زیرا آن‌ها درآمدشان را با خرید کالاهای تجملاتی و ولخرجی‌های متظاهرانه یا با سرمایه‌گذاری در خارج تلف می‌کنند. این عوامل باعث می‌شود که کشور به استقراض حجم زیادی از منابع خارجی روی آورد که این استقراض هم‌بار بدهی کشور را افزایش داده و هم منابع مالی موجود برای توسعه را کاهش می‌دهد.

۳- ۵- آیا غرب می‌تواند کمک کند؟

غرب می‌تواند نقش کاتالیزوری را در ترمیم دموکراسی در کشورهای اسلامی ایفاء کند. البته این نقش با کاربرد زور قابل اجرا نیست. زور هرگز کارگر نبوده و در آینده نیز کارساز نخواهد بود. کاربرد زور تنها موجب دشمنی و کینه مسلمانان از غرب می‌شود و باعث برخورد تمدن‌ها می‌گردد که آن‌هم برای همه مضر است و در کشورهای اسلامی نیز هم توسعه و هم شتاب لازم برای اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی را تضعیف می‌کند. بهترین استراتژی برای غرب مساعدت در زمینه آموزش و بهبود وضعیت اجتماعی است که البته غرب توان انجامش را دارا است. همچنین کشورهای غربی می‌توانند در زمینه نظارت بر انتخابات و ارتقاء اصلاحات نهادی

و قانونی مؤثر باشند. این کمک محیط مناسبی را برای تقویت اصلاحات و توسعه وهم برای همکاری متقابل و جهانی شدن ایجاد می کند.

۴ - ۵ - آیا اسلام می تواند بار دیگر نقش کاتالیزوری خود را ایفاء کند؟

سؤال اساسی قابل طرح این است که آیا احیاء و تجدید حیات اسلام (که در عصر کنونی در حال روی دادن است) به اصلاح و توسعه کشورهای اسلامی کمک می کند؟ آیا اسلام می تواند به این کشورها در راستای تحقق بخشیدن به عدالت و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی همانند دوره کلاسیک کمک کند؟ در جهان اسلام اجماع است که: «آری» اسلام می تواند. رمزی کلارک (Ramsey Clark) دادستان عمومی آمریکا در اداره لیندن جوهانسون (Lyndon Johnson)، به این موضوع اذعان کرده و درباره اسلام گفته: «شاید اسلام در عصر حاضر پرنفوذترین قدرت اخلاقی و معنوی بر روی کره زمین است» (Clark, 1997).

علت آن است که اسلام تنها حقیقت پویا و زنده در کشورهای مسلمان است که جذبه و کاریزمای زیادی برای جلب توده ها و اتحاد آنها به رغم تنوع فراوانشان را دارا است و آنها را به برخورد منصفانه با مسائل علیرغم تضعیفشان در قرون گذشته ترغیب می کند (see Etzioni, 2004). اسلام دارای برنامه و طرح های مشخصی برای اصلاح همه جانبه بنیان های اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع است که برای این کشورها بهتر از تمام طرح های وارداتی است. تأکید فراوان اسلام بر عدالت اجتماعی - اقتصادی، پاسخگو بودن مقامات سیاسی، حاکمیت قانون، ارزش های اخلاقی و بهره گیری از استراتژی یادگیری و مذاکره برای تغییر، از موهبت های بزرگ دنیای اسلام است. اسلام ساده زیستی را ترویج کرده تا اسراف و ولخرجی را کاهش دهد و از این طریق یکی از عوامل اصلی ایجاد فساد و کاهش پس انداز و سرمایه گذاری را در جامعه از بین ببرد.

اسلام در مردم صفات پسندیده ای همانند درستکاری، امانت داری، اتحاد، وقت شناسی، دیانت، پشتکار، صرفه جویی، اعتماد به نفس و نگرانی برای حقوق و رفاه دیگران را القاء می کند که این صفات برای افزایش کارایی و عدالت ضروری است. اسلام تأکید فراوانی بر انسجام خانواده و جامعه دارد که حتی برای بقاء جامعه و ثبات توسعه لازم است. از آنجا که تجدید حیات اسلام به پدیده ریشه داری در دنیای اسلام تبدیل گشته، لازمه هر گونه تلاشی برای محو اسلام و

جایگزینی سکولاریسم اعمال زور است و این عمل نتایج غم‌انگیزی در جهان اسلام به جا خواهد گذاشت. این نوع برخورد تعارضات اجتماعی را تشدید کرده و باعث افزایش خشونت می‌گردد که کنترلش دشوار خواهد بود. آنچه می‌تواند جایگاه اسلام را بگیرد، فلسفه مادی‌گرایی و لذت‌جویی رایج است که اسراف، بی‌بندوباری جنسی، ارضای خویشتن را تشویق می‌کند که این جایگزینی منجر به تضعیف بنیان‌های اخلاقی، عدم اعتدال در زندگی، کاهش در سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، تشدید عدم توازن اجتماعی، افزایش نابرابری‌ها و تزلزل کانون خانواده و جامعه می‌شود. درک تأثیر پیامدهای این امور بر توسعه و تعالی اجتماعی - اقتصادی برای همه ما سهل است (see also Richards, 2003; Etzioni, 2004)

در جهان اسلام اولین تلاش بی‌حاصل برای از بین بردن اسلام توسط یک دولت اسلامی در ترکیه رخ داد. به‌رغم شکل ظاهری دموکراسی در ترکیه، با قدرت گرفتن شدید نظامیان در ترکیه، قدرت اصلی توسط آن‌ها اعمال می‌گردید. آن‌ها بر اساس خواست و نگرش خود دولت‌های منتخب را در طی ۴۰ سال اخیر ۴ مرتبه (۱۹۶۰، ۱۹۷۱، ۱۹۸۱، ۱۹۹۷) از کار برکنار کردند. به‌رغم کاربرد بی‌نتیجه زور برای نابودی اسلام توسط ارتش ترکیه، آن‌ها به این موفقیت دست نیافتند و اسلام در ترکیه زنده است. اگر یک‌زمانی نگرش آتاتورکی به دنبال ریشه‌کن کردن اسلام بود و به آرزویش نرسید، محال است در آینده نیز چنین دیدگاهی محقق شود زیرا این عصر، دوران پیشرفت و توسعه حقوق بشر و نه تضعیف آن است (Mehmet, p. 125) 1990,

البته این سخنان به این معنا نیست که ضرورتی برای اصلاح شناخت خود از وضعیت حال حاضر اسلام نداریم. در طی قرن‌ها در برخی از بخش‌های جوامع اسلامی، تأکید اسلام بر عدالت، برادری انسان‌ها و تساهل و مؤلفه‌های برجسته‌اش کاملاً تضعیف شده است. در عوض به ظواهر و جزئیات توجه شده است. به دلیل نبود آگاهی کافی، مسیر وابستگی و مکانیسم‌های خود تقویتی، برخی از نهادهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی که اسلام آن‌ها را برچیده بود دوباره جزئی از پیکره اسلام شده است. منشأ اصلی این امور را باید در عوامل تاریخی جستجو کرد که برخاسته از قرن‌ها فساد و نابرابری ناشی از استثمار و اشغال دولت‌های بیگانه هست. علاج این وضعیت بدون درک صحیح از اسلام میسر نیست و این برداشت نیازمند تفسیر اساسی در برنامه‌های درسی تمام نهادهای آموزشی من جمله حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌هاست. سخن هافمن (86) p. Hofmann, 1966) بجاست که گفته: من پیشنهادی را برای جهان اسلام بهتر از این نمی‌دانم

که دنیای اسلام «بنیادگرا» به معنای واقعی کلمه شود یعنی آنکه به اصول و عقاید اصیل اسلامی رجوع کنند و به تحلیل عواملی که در تجربه نبوی در مدینه، اندلس و عباسیان مفید بودند، بپردازند.

۵ - ۵ - چشم انداز آینده

دورنمای آینده روشن است زیرا تغییر روند امور، آن گونه که ۶۰۰ سال قبل مطلوب ابن خلدون بود اکنون با استقلال اکثر کشورهای اسلامی از سلطه اجانب در توسط قرن ۲۰، در حال تحقق است. هرچند عدم مشروعیت سیاسی حاکمان تداوم دارد اما به تدریج این عدم مشروعیت جایگاهش را از دست می دهد. عمده کشورهای صنعتی که با پشتوانه های مادی و اخلاقی به پیشرفت رسیدند، به این نتیجه رسیده اند که گسترش دموکراسی و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی توده ها به سود منافع بلندمدتشان است. در دنیای اسلام، علائم موجود به روشنی نشانگر حرکت به سمت دموکراسی و اصلاحات اراضی، آزادی مطبوعات، سیستم قضایی مستقل و قوی و رشد نهادهای بی طرف و مؤثر برای کشف و مجازات فساد و ناکارآمدی است. این حرکت ها در نهایت منجر به بهبود کاربرد بهتر بیت المال در راستای توسعه و رفاه مردم و ریشه کن کردن بی سوادی، تدارک زمینه آموزش باکیفیت، بهبود امکانات بهداشتی، ایجاد زیرساخت ها (فراتر از ساختمان ها و بزرگراه های صرف) و پیشرفت این کشورها خواهد شد. این تغییرات باعث خواهد شد تا زنان از حقوقشان به خوبی دفاع کنند و هم فرزندان شان را به نحو احسن تربیت کنند و در توسعه و پیشرفت جامعه شان کاملاً سهیم باشند.

با تعدیل نگرش احزاب سیاسی و گروه های مذهبی به واسطه دموکراسی، این گروه ها مقبولیت زیادی پیش مردم می یابند و در نتیجه مدارا و تساهل افزایش یافته و باعث تضعیف نگرش های افراطی می شود. تجدید حیات حاضر دنیای اسلام منجر به پیشرفت های مادی خوبی گشته که این پیشرفت باعث اعتلای اخلاقی و عدالت و نظم اجتماعی گردیده است که این عوامل شروط مهم سرمایه اخلاقی، اجتماعی جهت تحقق توسعه پایدارند. به عبارت دیگر برخی از شاخص های موجود در چرخه مدور علی و معلولی ابن خلدون از حالت منفی به حالت مثبت و بهبودی تغییر جهت داده اند.

تقدیر و تشکر: از دکتر عاصف احمد، دکتر سامی السویلن، دکتر طریق الله خان، دکتر حبیب احمد و دکتر سلمان سید علی و دو داور ناشناس که بر پیش‌نویس اولیه مقاله نقدهای ارزشمندی ارائه نمودند، سپاسگزارم. همچنین از شیخ محمد رشید محمد رسول حقو به دلیل مساعدت‌هایی که در تهیه مقاله داشته‌اند، تشکر می‌کنم.

منابع

- Abdullah, A.A., n.d. *Al-Shakhsiyyah al-I'tibariyyah fi al-Fiqh al-Islami (Legal Personality in Islamic Jurisprudence)*. Al-Dar al-Sudaniyyah li al-Kutub, Khartoum, Sudan.
- Abu Shuqqah, A.M., (1990). *Tahrir al-Mar'ah fi 'Asr al-Risalah (The Liberation of Women during the Prophet's Time)*. Dar al-Qalam, Kuwait, 6 volumes.
- Ahmed, H., (2004). Role of Zakah and Awqaf in poverty alleviation. *Occasional Paper* No. 8. Islamic Research and Training Institute/Islamic Development Bank, Jeddah.
- Arrow, K.J., (1973). Social responsibility and economic efficiency. *Public Policy* 21, 303–317.
- Arrow, K.J., (2000). *Observations on Social Capital*, in Dasgupta and Serageldin, pp. 3–5.
- Arsalan, S.A., (1962). *Our Decline and Its Causes*. M.A. Shakoor, tr., Shaikh Muhammad Ashraf, Lahore.
- Australian Bureau of Agricultural and Research Economics, (1988). *Japanese Agricultural Policies. Policy Monograph* No. 3. Canberra, Australia Al-Bayhaqi, Imam Abu Bakr (d.1065), 1990. Shu'ab al-Imam (Ed.), Muhammad al-Sa'id Bisnyuni Zaghulul. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah, Beirut.
- Al-Bukhari, I. (d.869), 1987. *Sahih al-Bukhari* (Ed.), Al-Shaykh Qasim al-Shamma'i al-Rifa'i, Dar al-Qalam, Beirut.
- Al-Khafif, A.A., (1962). *Al-Shirkat fi al-Fiqh al-Islami. (Corporations in Islamic Jurisprudence)*. Ma'had al-Dirasat al- Arabiyyah al-'Aliyah, Cairo.
- Baeck, L., (1994). *The Mediterranean Tradition in Economic Thought*. Routledge, London.
- Besley, T., Burgess, R., (2003). Halving global poverty. *Journal of Economic Perspectives* 17 (summer (3)), 3–22.

- Boulakia, J.D.C., (1971). Ibn Khaldun: a fourteenth century economist. *Journal of Political Economy* (September/October), 1105–1118.
- Bowles, S., Gintis, H., (2002). Social capital and community governance. *The Economic Journal* (November), F419–F436.
- Brenner, R., (1987). “Feudalism”. *The New Palgrave Dictionary of Economics*, vol. 2. Macmillan, London, pp. 309–316.
- Chapra, M.U., (1985). *Towards a Just Monetary System*. The Islamic Foundation, Leicester, UK.
- Chapra, M.U., (1992). *Islam and the Economic Challenge*. The Islamic Foundation, Leicester, UK.
- Chapra, M.U., (1993). *Islam and Economic Development*. International Institute of Islamic Thought and Islamic Research Institute, Islamabad.
- Chapra, M.U., (2000). *The Future of Economics: An Islamic Perspective*. The Islamic Foundation, Leicester, UK.
- Checkland, S.G., (1987). “Industrial Revolution”. *The New Palgrave Dictionary of Economics*, vol. 2. Macmillan, London, pp. 811–815.
- Clark, R., December (1997). *Interview with Impact International*, London, UK, p. 10.
- Dasgupta, P., Serageldin, I., (2000). *Social Capital: A Multifaceted Perspective*. The World Bank, Washington, DC.
- Desfosses, H., Levesque, J. (Eds.), (1975). *Socialism in the Third World*. Praeger, New York.
- Dobb, M., (1946). *Studies in the Development of Capitalism*. Routledge and Kegan Paul, London.
- Etzioni, A., (1988). *The Moral Dimension: Towards a New Economics*. The Free Press, New York.
- Etzioni, A., (2004). Religious Civil Society Is Antidote to Anarchy in Iraq and Afghanistan. *The Christian Science Monitor*, 1 April, www.csmonitor.com/2004/0401/p09501-coop.html.
- Faroghi, S., (1994). Inalcik, H., Quataert, D. (Eds.), *Crisis and Change*, pp. 411–636.
- Fukuyama, F., (1995). *Trust, Social Virtues and the Creation of Prosperity*. Free Press, New York.
- Gibbon, E., (1960). *History of the Decline and Fall of the Roman Empire*, J.B. Bury’s edition, in 7 volumes. Abridged in 1 volume by D.M. Low, Harcourt, Brace, New York.
- Hall, R., Jones, C., (1999). Why do some countries produce so much more output per worker than others? *Quarterly Journal of Economics* 114 (1), 83–116.

- Hessen, R., (1987). "Corporation". *The New Palgrave Dictionary of Economics*, vol. 1. Macmillan, London, pp. 675–677.
- Hilton, R.H., (1969). *The Decline of Serfdom*. Macmillan, London.
- Hitti, P., (1958). *History of the Arabs*. Macmillan, London.
- Hodgson, M., (1977). *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*. University of Chicago Press, Chicago.
- Hofmann, M.W., March (1966). Backwardness and the Rationality of the Muslim World. *Encounter*, UK, pp. 76–87.
- Hollingsworth, J.R., Boyer, R., (1998). *Contemporary Capitalism: The Embeddedness of Institutions*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Holt, P.M., Lambton, A., Lewis, B. (Eds.), (1970). *The Cambridge History of Islam*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman, Muqaddimah (referred to in the text references of this paper as M). Al-Maktabah al-Tijariyyah al-Kubra, n.d., Cairo. For its English translation, see Rosenthal (1976), and for selections from it, see Issawi (1950).
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman, 161. Kitab al- Ibar wa Diwan al- Mubtada wa al- Khabar fi Ayyam al-Arab wa al- Ajam wa al- Barbar wa man Asharahum min Dhawi al-Sultan al-Akbar, Maktabah al-Madrasah wa Dar al-Kitab al-Lubnani, Beirut.
- Imam Z.B., (1977). Tariq al-Tatawwur al-Ijtima'i al-Islami. Dar al-Shuruq, Jeddah.
- Inalcik, H., (1970). *The Rise of the Ottoman Empire, and The Heyday and Decline of the Ottoman Empire*, in Holt et al., (1970), vol. 1, pp. 295–323 and 324–331.
- Inalcik, H., Qarataert, D. (Eds.), (1994). *An Economic and Social History of the Ottoman Empire in 1300–1914*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Islamic Development Bank, (2005). *Key Socio-Economic Statistics on IDB Member Countries: Statistical Mimeograph* No. 25, IDB, Jeddah.
- Issawi, C., (1950). *An Arab Philosophy of History: Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis* (1332–1406). John Murray, London.
- Issawi, C., (1966). *The Economic History of the Middle East, 1800–1914*. Chicago
- Issawi, C., (1970). *The Decline of Middle Eastern Trade*, pp. 1100–1850, in Richards (Ed.) (1970).
- Jansen, M.B., (1973–1974). *Japan, history of. The New Encyclopedia Britannica*, vol. 10., 15th ed.

- Johnson, J.W., (1964). *The Military and Society in Latin America*. Stanford University Press, Stanford.
- Kahf, M., (2004). *Shari'ah and Historical Aspects of Zakah and Awqaf. Background paper prepared for the Islamic Research and Training Institute/*Islamic Development Bank, Jeddah.
- Kaufmann, D., Kraay, A., Zoido-Lobaton, P., 1999. Governance matters. *World Bank*, Policy Research Working Paper No. 2196. Washington, DC, <http://www.worldbank.org/wbi/governance/pubs/growthgov/html>.
- Kaufmann, D., Kraay, A., (2002). Growth without governance. *World Bank Policy Research Paper* No. 2928 .Washington, DC, <http://www.worldbank.org/wbi/governance/pubs/growthgov/html>.
- Kennedy, P., (1987). *The Rise and Fall of the Great Powers: Economic Change and Military Conflict from 1500–2000*. Random House, New York.
- Knack, S., Keefer, P., (1995). Institutions and economic performance: cross-country tests using alternative intuitional measures. *Economics and Politics* 7 (3), 207–227.
- Kramer, J.H., et al., (1993). Othmanli. *The Encyclopedia of Islam*, vol. 8, pp. 190–231.
- Kuran, T., (1997). Islam and underdevelopment: an old puzzle revisited. *Journal of Institutional and Theoretical Economics* (March), 41–71.
- Kuran, T., (2004). Why the Middle East is Economically Underdeveloped: Historical Mechanisms of Institutional Stagnation. *The Journal of Economic Perspectives* 18 (Summer (3)), 71–90.
- Lal, D., (1998). *Unintended Consequences: The Impact of Factor Endowments, Culture, and Politics on Long-Run Economic Performance*. MIT Press, Cambridge, MA.
- Lambton, A.K.S., (1970). *Persia: The Breakdown of Society*, in Holt et al., 1970, vol. 1, pp. 430–467.
- Lawson, N., (1995). Some reflections on morality and capitalism. In: Brittan, S., Hamlin, A. (Eds.), *Market Capitalism and Moral Values: Proceedings of Section (Economics) of the British Association for the Advancement of Science*. Keele, 1993. Edward Elgar, Aldershot, UK.
- Lewis, B., (1960). Abbasids. *The Encyclopedia of Islam*, vol. 1, pp. 15–26.
- Lewis, B., (1962). Ottoman observers of ottoman decline. *Islamic Studies* 1, 71–87.
- Lewis, B., (1995). *The Middle East: 2000 Years of History from the Rise of Christianity to the Present Day*. Weidenfell and Nicholson, London.

- MacIntyre, A., (1996). Democracy and markets in Southeast Asia. In: *Constructing Democracy and Markets: East Asia and Latin America*. International Forum for Democratic Studies and Pacific Council on International Policy, Pacific Council, Los Angeles, pp. 39–47.
- Makdisi, G., (1981). *The Rise of Colleges: Institutions of Learning in Islam and the West*. Edinburgh University Press, Edinburgh.
- Mas'udi, A.A., (1988). Muruj al-Dhahab wa Ma'adin al-Jawhar (Ed.), M. Muhy al-Din 'Abd al-Hamid. Al-Maktabah al-'Asriyyah, Beirut.
- Mauro, P., (1995). Corruption and growth. *Quarterly Journal of Economics* 110 (3), 681–712.
- Mauro, P., (2004). The persistence of corruption and slow economic growth. *IMF Staff Papers* 51 (1), 1–18.
- Mehmet, O., (1990). *Islamic Identity and Development: Studies in the Islamic Periphery*. Routledge, London.
- Mirakhor, A., (1987). The Muslim scholars and the history of economics: a need for consideration. *The American Journal of Islamic Social Sciences* (December), 245–276.
- Mulligan, C., Gil, R., Sal-i-Martin, X., (2004). Do democracies have different public policies than non-democracies? *Journal of Economic Perspectives* (Winter), 51–74.
- Musallam, B.F., (1981). *Birth Control and Middle Eastern History: Evidence and Hypotheses*, in Udovitch, 1981, pp. 419–470.
- Myrdal, G., (1968). *Asian Drama*. The Twentieth Century Fund. New York.
- Myrdal, G., (1979). Need for reforms in underdeveloped countries. *Quarterly Economic Journal (January–March)*, National Bank of Pakistan.
- Najjar, Zaghlul Raghیب al-, (1989). Qadiyyah al-Takhalluf al-'lmi wa al-Taqani fi al- Alam al-Islami. Ri'asah al-Mahakim al-Shar'iyyah wa al-Shu'un al-Diniyyah, Qatar, 1409AH=1989.
- Noland, M. Religion, culture, and economic performance. Unpublished paper, mnoland@iie.com.
- North, D.C., (1990). *Institutions, Institutional change and Economic Performance*. Cambridge University Press, Cambridge.
- North, D.C., (1994). Economic Performance Though Time. *The American Economic Review* (June), 359–368.
- North, D.C., Thomas, R.P., (1973). *The Rise of the Western World: A New Economic History*. Cambridge University Press, Cambridge.
- Oesterle, D.A., (1994). “*Limited Liability*”. The New Palgrave Dictionary of Money and Finance, vol. 2. Macmillan, London, pp. 590–591.

- Rheinstein, M., Glendon, M., (1994). Inheritance and succession. *The New Encyclopaedia Britannica*, 15th ed, pp. 638–647.
- Richards, A., January 2003. Explaining the Appeal of Islamic Radicals. Centre for Global Economic and Regional Studies, No. 1.
- Richards, D.S. (Ed.), (1970). *Islam and the Trade of Asia*. Oxford and Philadelphia.
- Roded, R., (1994). *Women in Islamic Bibliographical Collections from Ibn Sa'ad to Who's Who*. Lynne Rienner Publishers, Boulder and London.
- Rosenthal, F., (1967). *Ibn Khaldun: The Muqaddimah, An Introduction to History*, Routledge and Kegan Paul, London, first ed., (1958); second ed., 1967, 3 volumes (referred to in this paper as R).
- Sachs, J.D., (1987). *Trade and exchange rate policies in growth oriented adjustment*. In: Vittoria, C., Goldstein, M., Khan, M. (Eds.), Growth-Oriented Adjustment Programmes: Proceedings of a Symposium Held in Washington, DC. February 25–27, 1986. IMF/IBRD, Washington, DC.
- Sarton, G., (1927-48). *Introduction to the History of Science*, Carregie Institute, Washington, DC, 3Volumes issued between 1927 and 1948, the 2nd and the 3rd volumes have two parts each.
- Saunders, J.J. (Ed.), (1966). *The Muslim World on the Eve of Europe's Expansion*, Prentice Hall, Englewood Cliffs, NJ. Schatzmiller, M., 1994. Labour in the Medieval Islamic World. Brill, Leiden.
- Schweitzer, A., (1949). *The Philosophy of Civilization*. Macmillan, New York.
- Sirowy, L., Inkles, A., (1990). *The effects of democracy on growth and inequality: a review. Studies in Comparative International Development* 25, 125–126.
- Solow, R.M., (2000). Notes on Social Capital and Economic Performance, in Dasgupta and Serageldin, pp. 6–10.
- Sorokin, P., (1951). *Social Philosophies of an Age of Crisis*. Beacon, Boston.
- Spengler, J., (1964). Economic thought in Islam: Ibn Khaldun. *Comparative Studies in Society and History* (April), 268–306.
- Spengler, O., (1926, 1928). Decline of the West, vol. 1, “Form and Actuality”, vol. 2, “Perspective of World History”. Alfred Knopf, New York.
- Talbi, M., (1986). Ibn Khaldun. The Encyclopedia of Islam, vol. 3. Brill, Leiden, pp. 825–831.

- Toynbee, A. (uncle of the great historian A.J. Toynbee), 1961. *Industrial Revolution*. First published in 1884 as *Lectures on the Industrial Revolution in England*. The Beacon Press, Boston.
- Toynbee, A.J., (1935). *A Study of History*, second ed. Oxford University Press, London, abridgement by Somervell, D.C. (1957), Oxford University Press, London.
- Udovitch, A.L., (1970). *Partnership and Profit in Medieval Islam*. Princeton University Press, Princeton, NJ.
- Udovitch, A.L., (1981). *The Islamic Middle East, 700–1900: Studies in Economic and Social History*. The Darwin Press, Princeton, NJ.
- United Nations Development Programme (UNDP), 1990 and 2003. *Human Development Report*. Oxford University Press, Oxford.
- Usmani, M.T., (1998). *An Introduction to Islamic Finance*. Idarah al-Ma‘arif, Karachi.
- Watson, A.M., (1981). A Medieval Green Revolution: new crops and farming techniques in the early Islamic World. In: Udovitch, A. (Ed.), *The Islamic Middle East, 700–1900: Studies in Economic and Social History*. The Darwin Press, Princeton, NJ, pp. 29–58.
- Watson, A.M., (1983). *Agricultural Innovation in the Early Islamic World: The Diffusion of Crops and Farming Techniques: 700–1100*. Cambridge University Press, Cambridge.
- World Bank, (1997 and 2004). *World Development Report*. The World Bank, Washington, www.worldbank.org/wdr.
- World Bank, (May 2004). *World Development Indicators on Line*.
- World Military Spending, (2004). www.globalissues.org/geopolitics/armstrade/spending.asp # world military spending